

از خمیر خام تا نان برشته

تجربیات کارگران خباز و سندیکای خبازان سقز

گفتگو با محمد عبدی پور

اشاره: در پی، گفتگوی انجام شده با آقای محمد عبدی پور را ملاحظه می کنید.

پاسخ های عبدی پور، علاوه بر قابلیت ثبت به عنوان برگی ارزشمند و سندی گران سنگ در تاریخ جنبش کارگری، پر است از درس های بسیار برای کارگران و فعالان کارگری. گفته های عبدی پور که خاطرات تلخ و شیرین مبارزات او و دوستانش را برای ما حکایت میکند، بیش از هر چیز بازنمایاندن این نکته است که مبارزه و پیشبرد اهداف کارگری علاوه بر بحث و نظر و تحلیل بدون شک باید بر بنیاد تجربه ی مشخص و دست به یقه شدن با مناسبات مسلط در جامعه ی سرمایه داری باشد؛ مبارزه ای در میان کارگران، با آنها و برای آنها. تجربیات عبدی پور از این دست است و در خلال حرف هایش لحظه لحظه ی این فراز و نشیب ها را تا حد ممکن و در اندازه ی حوصله و توان این گفتگو لمس میکنیم. شیوه ی حکایت گونه در این گفتگو و تجربیاتی که عبدی پور و دوستانش از سر گذارنده اند، میتواند دنبال کردن مطلب را برای خواننده آسان و حتا جذاب نموده باشد.

با سپاس از محمد عبدی پور.

علیرضا عسگری، مجید ملکی - اسفند ۸۸

سلام به شما آقای محمد عبدی پور. شما از اعضای سندیکای کارگران خباز سقز، و یکی از اعضای کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد شکل های کارگری هستید. از اونجا که شما سابقه ی فعالیت کارگری و مبارزه برای احقاق حقوق کارگران در شهر سقز و مشخص در ارتباط با کارگران خباز سقز دارید، می خواهیم به مقدار در ارتباط با تجربیات شما و مشخص در ارتباط با سندیکای کارگران خباز سقز صحبت کنیم، برای این که به عنوان تبادل تجربیات باقی بمونه و کارگران دیگر بتونن از این تجربیات استفاده کنن. در اول صحبت خواهش می کنیم از آقای محمد عبدی پور به معرفی مختصری از خودشون بکنن، سابقه ی فعالیت های کارگری شون، تا خواننده گان این مصاحبه، بتونن آشنایی بیشتری با ایشون داشته باشن.

با سلام. ضمن خسته نباشید به شما دوست عزیز. بنده محمد عبدی پور هستم. در سال ۱۳۷۳ وارد مسایل کارگری شدم.

البته در سال ۱۳۶۱ وارد کار خبازی شدم.

شرایط کارگران در اون دوره ای که شما کارگری را شروع کردید چه جوری بود؟

بنده در سال ۱۳۶۱ وارد کار خبازی شدم. ما اون موقع، دستمزد خیلی کم می گرفتیم. اون موقع شرایط مناسبی، نه بیمه، نه مزایا، هیچی در کار نبود. من خودم شخص وقتی که سربازی را تمام کردم، از سال ۶۱ تا ۶۸، ۷ سال توی یک نونوایی بودم، شش ماه بیمه برام پرداخت کردن، یعنی به جای هفت سال که کار کردم، سابقه ی شش ماه دارم. بعد از اومدن از سربازی دوباره به کار نونوایی مشغول شدم. از شرایط حالا و تجربیات خواهم گفت اما آن موقع هر نونوایی که می رفتی، مثل حالا نبود که کارگر نونوایی در سقز بتونه در یک نونوایی موندگار باشه. کارفرما اون موقع اگه دوست داشت، بیرون می کرد؛ یا اگه کارت خوب بود، به نونوای دیگه می اومد می گفت آقا شما چون شاطر خوبی هستی ۱۰ تومن بیشتر می دم، اون موقع ما ۱۲۰ تک تومنی در روز، دستمزد دریافت می کردیم. طرف می اومد می گفت آقا شما کارت خوبه، من ۱۰ تومن بیشتر

می دم: ۱۳۰ تومن. من کارگر دیگه به فکر این نبودم که بیمه چیه و نمی دونم آینده چی میشه و اینها. به خاطر این که فقر شدید داشتیم، اون موقع، ۱۰ تومن هم ارزش ریالی هم داشت، می رفتی با ۱۳۰ تومن کار می کردی، بدون این که بیمه ای باشه، بدون این که یه امنیت کاری داشته باشی، هیچی. اون موقع سوخت نانوائی نفت بود، یه بشکه نفت می داشتن بالای تنور، اون جا کارگر می رفت، یه ۲۰ لیتری نفت رو خالی می کرد تو بشکه برای مصرف روزانه، حتا کارگر بوده با پیت نفت سقوط کرده، افتاده داخل تنور، کارگر سوخته، فوت شده و حالا نه خونواده ش ، نه خودش، هیچی بهش تعلق نگرفته. بعدن از اون موقع به بعد ما کار کردیم تا این که سال ۷۳ برای سومین بار، دوباره سندیکا احیا شد. چون قبل از انقلاب ۵۷ یه سندیکا بوده، من جزییاتشو نمی دونم، دوستان دیگری بودند. اون موقع من سن و سالم خیلی کم بوده و به بازار کار وارد نشده بودم... بعد از انقلاب، در اوایل انقلاب این سندیکا منحل می شه. مدتی که میگذره برای بار دوم هم در شهر سقز سندیکا احیا میشه که دولت جمهوری اسلامی که کامل مستقر میشه، اون سندیکا باز هم منحل می شه. تا این که ما در سال ۷۳ اومدیم پیش قدم شدیم برای تشکیل سندیکای کارگران خباز. در سال ۷۳، ۳ نفر هیات موسس شدیم.

چه کسانی بودند؟

من بودم، خلیل ولی پور بود و عطا سلیمی. این ۳ نفر بودیم. هیات موسس که تشکیل شد، مجمع عمومی در نمازخانه ی مسجد برگزار شد. مسجدی که نامش "حضرت عَمَر" بود، به این اسم معروفه تو شهر سقز. رفتیم داخل نمازخونه ی اون. وقتی که انتخابات خواستیم برگزار کنیم، یه نفر که لباس مشکی تنش بود بلند شد گفت: این طرز تشکیل سندیکا نیست. بعضی کارگرا گفتن این لباس مشکی کیه؟ بعضی کارگرا، شاید ۱۰ درصد، ۱۵ درصد، این نفر رو می شناختن. ولی ما نه. اصلن، من خودم، این لباس مشکی، رو نمی شناختم. واقعن نمی شناختم. موقعی که بلند شد درباره ی تشکیل سندیکا، و بعد نحوه ی عضویت و نحوه ی انتخابات و مسائل مربوط به هیات مدیره صحبت کرد، ما و بچه ها همه بلند شدیم گفتیم آقا ، این لباس مشکی هم باید بیاد خودش رو کاندید کنه. با وصف این که فقط ۱۰ درصد، ۱۵ درصد از کارگرا میشناختش، همه بلند شدن گفتن آقا ما به ایشون رای می دیم. این لباس مشکی محمود صالحی بود.

خلاصه انتخابات انجام شد.

چند نفر جمع شده بودین توی اون مسجد؟

حدودن ۲۰۰ نفر، ۱۶۰ نفر. ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر می شدیم. بالاخره انتخابات شد. محمود صالحی هم، تو انتخابات به عنوان عضو هیات مدیره رای آورد و من و محمود صالحی، با وصف این که آرای زیادی آورده بودیم، خود را در سمت بازرسی کاندید کردیم، و رای آوردیم و بازرس سندیکا شدیم.

آقای عبدی پور! این ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر رو چه جوری بهشون اطلاع دادین؟ چه جوری به شما اطمینان کردن اومدن جمع شدن؟ چه جوری دعوتشون کردین؟

ما اطلاعیه دادیم. نانوائی به نانوائی میرفتیم و اطلاع میدادیم. کارفرماهای قدیمی کار که از تشکیل سندیکا خبر داشتن، میدونستن دو تا سندیکای دیگه تشکیل شده و این سندیکا هم اگر تشکیل بشه به ضرر اوناست، نامه اطلاعیه را از ما می گرفتن می انداختن توی تنور. و یا بی حرمتی می کردن به ما. بالاخره ما موفق شدیم در اون زمان برای اولین بار ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر رو جمع کنیم. البته امار دقیقش موجوده. اگر خواستید آمارش تو سندیکا هست، امار مربوط به مجمع عمومی اولمون، می تونیم اون آمارو ارائه بدیم.

چه سالی بود اولین مجمع تون؟

در سال ۷۳ بود.

چه ماهی؟

اولین اعضای هیئت مدیره تون کیا بودن؟

اولین اعضای هیئت مدیره مون، عطا سلیمی بود، محمد تال فتالی زاده بود، آقای جلال حسینی بود، بنده بودم، به عنوان بازرس، آقای محمود صالحی هم بود. دو نفر دیگه هم به عنوان علی البدل انتخاب شدن، که هیچگاه اونا در طول دوره ای که ما برای ۳ سال انتخاب شده بودیم - اون ۲ نفر علی البدل - حتا برای جلسه هم نمی اومدن تو هیئت مدیره.

بحث هایی که در روز مجمع انجام دادین چی بود؟ چه صحبتایی کارگرا کردن؟ خواسته هاشون چی بود؟ اصلن به چه دلیل اومدن به شما به عنوان اعضای هیئت مدیره ی سندیکا رای دادن؟ چه خواسته هایی داشتن؟ شما چه حرفایی زدید؟ چه پیشنهادها و چه راه حل هایی دادید که به شما اطمینان کنن؟

مثلا در رابطه با دستمزدشون. اون زمان اداره کار میخواست سندیکا فقط یک سندیکای فرمایشی باشه. ولی با توضیحاتی که محمود صالحی برای مجمع ارائه داد، مشخص شد که خواست ما برای تشکیل این سندیکا چیست. هرکدوم وقتی خودمون رو معرفی میکردیم برنامه مون رو هم میگفتیم. مثلا به اعضا، گفتیم: بنده محمد عبدی پور، با سابقه ی اینقدر سال کار، ۱۱ سال، ۱۲ سال تو نونوایی کار کردم، و اهدافم از تشکیل سندیکا برای احقاق حقوق کارگران، بیمه، حقوقات قانونی؛ خوب، کارگرا هم متوجه میشدن که ما راه درستی انتخاب کردیم و به سمتی می ریم برای کارگران، و به عنوان قدم اول حداقل در آینده، با این حداقل قانونی که تو قانون کار گنجانده شده، اونا از اون قانون بهره مند بشن.

در اون سال، مطالبات اولیه ی کارگران چی بود؟

مطالبات اولیه ی کارگران: دستمزد، بیمه و ماندگاری در یک نانوائی. قبلن کسانی مثل ما، کارگرای روزمزد بودیم، یعنی هرروز امکان داشت جایی باشیم. یا اصلن کار نداشته باشیم. کارگر بود اصلن بهش می گفتن زاپاس! یعنی انقدر ارزش نداشت کارگر، آگه کسی سر کار نمیرفت، فلان کارگرو که زاپاسه، اسمش زاپاسه، می بردن که کار بکنه. ولی بعد از تشکیل سندیکا، اینا همش برچیده شدن. ما امیدیم در اولین قدمی که برای کارگران برداشتیم، کارگاه به کارگاه برای بیمه رفتیم. اول با سازمان تامین اجتماعی صحبت کردیم، گفتیم بیاید این کارگران را بیمه کنید. آنها هم بالاخره بعد از چند جلسه با ما همکاری کردن. ما خودمون به نفر، دو نفر در روزهای تعطیلمون با اونها هماهنگی کرده بودیم. بالفرض نانوائی که من توش کار میکردم شبه ها تعطیل بود و روز تعطیلی من هم بود، من شبه با بازرس بیمه میرفتم به خبازی ها. آقای محمود صالحی یکشنبه بیکار بود، تعطیلی رسمی خودش بود، بدون که هیچ حقوقی بگیریم، بدون هیچ دستمزدی که بهمون بدن، هیچی! ما خودمون می رفتیم، اعضای هیات مدیره، یه پنج، شش نفرمون، هرکدوم توی یه روزی تعطیل بودیم، با بازرس بیمه می رفتیم به محل کارگاهها؛ که اصلن کارفرماها موقعی که میدیدن ما از ماشین پیاده می شدیم، کارگران را پنهان می کردن... می گفتن برو دستشویی، مامور بیمه اومد، با نفرات سندیکا اومد. کارگرا هم از ترس کارفرما نصفشون می رفتن، یه سری شون هم می اومدن می گفتن اسمم فامیلم اینه، بیمه شون می کردیم. بالاخره بیمه شدن کارگرا. یه سری کارفرماها مخالفت می کردن، می اومدن جلوی سندیکا به کارگرا می گفتن چرا پول بیمه می دید؟! اون پول بیمه رو بدید موتورسواری بکنید، نمی دونم... برید با بچه هاتون، با خونواده تون، با رفقاتون برید یه جاهایی خوش بگذرانید! ما این کارگرا رو آوردیم تو سندیکا باهاشون صحبت کردیم، گفتیم: آقا این بیمه به دردتون می خوره... موتورسواری به دردتون نمی خوره، این کارو نکنید، با رفیق نرید خوشگذرونی... ما برای همه خوشی را دوست داریم، می خواهیم از نعماتی که به دست ما آفریده می شه، همه مون از این چیزا استفاده کنیم. ولی این کارفرماها کلاه می دارن سرتون به خاطر این که آینده ای نداشته باشی؛ اینا به ضررشونه که این حرفا رو میزنن به شما.. بالاخره ما خوشبختانه موفق شدیم در عرض شش، هفت ماه این کارو بکنیم، کارگرا رو بیمه بکنیم.

شما ثبت کردین سندیکا رو؟ یعنی همون سال ۷۳ ثبت شد؟ شرایط ثبتتون چی بود؟ انتخابات چه جوری برگزار شد؟

بله. بله. انتخابات توی به فضای خوبی برگزار شد. نظارت اداره کار هم بود، با نظارت سه نفر به عنوان هیات ریسه، انتخابات شکل گرفت، بعدن ما درخواست ثبت کردیم و از وزارت کار، پروانه ی ثبتشو گرفتیم. نه به اسم سندیکا، به اسم انجمن صنفی کارگران خبازی های سقر و حومه.

همون روزی که می گید تو مسجد جمع شدین، همون روز انتخابات بود دیگه؟

بله همون روز انتخابات شد...

بازرس اومد از اداره ی کار؟

همون روز هم نماینده ی اداره ی کار اومده بود اونجا. روی صندوق نظارت می کرد. انتخابات که شکل گرفت و تموم شد، بعدن به ما اعلام کردن گفتن فردا بیاید اداره کار؛ مدارکی که خواسته بودن بردیم اونجا. یکی از مدارک، سوء پیشینه ی کیفری بود که ما خوشبختانه هیچکدوم سوء پیشینه ی کیفری نداشتیم. سندیکا ثبت شد و فعالیتش رو آغاز کرد.

یه سؤال... شما گفتین که کارگرا رو می آوردید در محل سندیکا باهاشون صحبت می کردید؛ دفتر مخصوصی داشت سندیکا؟

بله. ما تونستیم یه خونه رو اجاره بکنیم. متاسفانه اون موقع حق عضویت کارگرا خیلی خیلی کم بود. حداقل تا شش، هفت ماه، تا کارگرا رو بیمه نکرده بودیم، حق عضویت پرداخت نمی کردن. بعدن که کارگرا متوجه شدن باید حق عضویت پرداخت کنن، اون موقع، یواش یواش پول حق عضویت خودشونو دادن. اون شش، هفت ماهی که ما مشکل اجاره ی خونه داشتیم، من، شخصن خودم توی یه آشپزخانه ی مال سندیکا، قهوه خانه ای گذاشته بودم، کارگرا می آمدن، چایی می فروختم؛ پول سود اون چایی فروختن رو برای اجاره خونه کنار میگذاشتم.

حق عضویت چقدر بود، اون موقع که کارگرا شروع کردن به پرداخت کردن؟

۱۵۰ تومان. حق عضویت...

چندتا عضو داشتید؟

در اوایل کار سندیکا، حتا تا شش، هفت ماه تعداد به سی نفر هم نرسید. بعد از شش ماه، دیگه تعداد اعضا زیاد شد، حق عضویت ها زیاد شدن، حداقل در عرض شش ماه به بعد، تا یه سال تونستیم ما حداقل ۱۸۰ نفر، ۲۰۰ نفر عضویت داشته باشیم. بعدن هم بیشتر شد. حدودن تا ۶۵۰ نفر ما عضو داشتیم. ولی متاسفانه به دلیل اینکه بعدن این قراردادهای سفید امضا و این ها اومد، از اون شدت فعالیت کاسته شد و موقعی که ما در سال ۸۰ توسط اداره ی کار و اداره ی اطلاعات و با فشار کارفرماها، ما را از سندیکا بیرون کردن، از اون وقت کارگران از فعالیت اعضای جدید سندیکا راضی نیستند.

آقای عبدی پور، شما گفتید اون روز اول، روز مجمع، روزی که انتخابات هم برگزار شد، در میان خواسته های کارگران علاوه بر بیمه و امنیت شغلی برای موندن به صورت ثابت در یک نونوایی، در یک کارگاه، یکی از خواسته هایی که گفتین، دستمزد بود؛ منظور تون چی بود از این؟

دستمزد خیلی کم بود.

افزایش دستمزد؟

بله خواسته، افزایش دستمزد بود. عرض کردم، دستمزد روزانه، ۱۲۰ تومان، نهایتش ۱۳۰ تومان بود. بایستی کارگر، خیلی شاطر خوبی می بود و کارفرما خیلی کارش را قبول میداشت، هر موقع کارفرما می گفت این کارو بکن، بایستی شاطر به حرف اون گوش می کرد. می گفت آقا نون

به فلانی نده، باید نمی داد. آگه می داد دیگه اخراج بود. ولی خوشبختانه بعد از تشکیل سندیکا و کارایی که برای کارگرا انجام داده شد، این مسائل باقی نمونه.

دستمزد چگونه افزایش داده شد؟

بله عرض می کنم، دستمزد، افزایش داده شد، قرارداد دسته جمعی بستیم؛ در این قرارداد دسته جمعی، اولین کاراین بود که ما اومدیم دستمزدها را همسطح کردیم. دیگه نگفتیم این شاطر خوبه، اون شاطر یه خرده از این بدتره، این متوسطه، اون نمی دونم ردیف اوله، ردیف دومه، ردیف سومه؛ این همه ش برچیده شدن، سطح دستمزدها را یکسان کردیم، برای کارگر و ابر، برای شاطر، برای خمیرگیر، برای پیشکار، برای این همه ش حقوق ها را هم سطح کردیم. اول سطح حقوق ها را به حداقل دستمزد افزایش دادیم، و برای سال بعدش که رفتیم قرارداد ببندیم، دیگه بر اساس سطوح مزدی که هر سال از طرف شورای عالی کار اعلام می شود، ما هم دستمزد جدید معین می کردیم. حالا بالاترین دستمزد را در سطح ایران، کارگران خباز سقز دریافت می کنن.

در مورد قرارداد دسته جمعی، شما خودتون یه نمونه قرارداد آماده می کردید و همه ی صاحبان نونوایی، کارفرماها ناچار بودن که این قراردادو امضا بکنن و یا نمایندگانشون؟

نه خیر. به عنوان نماینده ی کارگر، ما می رفتیم، اونا، کارفرماها هم اتحادیه داشتن: اتحادیه ی خبازها. اونا نماینده شونو می فرستادن، با هم جر و بحث میکردیم و بعد از یه ماه دو ماه درگیری و این ور و اون ور و حتا حرفای رکیک می زدن، و دوستان ما که می رفتیم اون جا، چندین بار شاهد این بودیم که اونا حرفای زشت زدن، ولی ما اصلن با اونا کوتاه نمی اومدیم و تونستیم دستمزدها را افزایش بدیم. این نبود که ما بنویسیم، کارفرماها را بیاریم تو سندیکا امضا کنن. نماینده ی اونا امضا می کرد، ما هم - نماینده ی کارگرا - امضا می کردیم و بعد از امضای پیمان دسته جمعی یک نسخه از آن نزد سندیکا و یک نسخه دیگه نزد اتحادیه خبازان و یک نسخه دیگه به اداره کار جهت اطلاع می فرستادیم

بعد همه ی نونوایی دارا مجبور بودن که...

دیگه قابل اجرا بود. هرکی هم اجرا نمی کرد، ما کارگران را میخواستیم و از کارفرمای ایشان شکایت می کردیم و دستمزد عقب افتاده کارگر را مطالبه می کردیم. ما بعد از دو سه سالی که از عمر سندیکا گذشت، توسط شورای آرد و نان، یه حکم بازرسی به دو سه نفر از ما داده شد. گفتن شما به عنوان بازرسی می تونید به نونوایی ها سرکشی بکنید. ما می رفتیم سرکشی ی نونوایی ها را می کردیم. می وقتی به کارگری حقوق نمی دادن، کارفرما می خواست (سه میه ی) آرد (دولتی) را آزاد بفروشه، آرد را می گرفتیم می بردیم سندیکا، تو سندیکا می گذاشتیم، میگفتیم حقوق کارگرتو بده ما این آرد را تحویل دولت نمی دیم، که جریمه ت بکنن. ولی حقوق کارگرتو بده، کارگرتو بیمه بکن. با این بدبختی و مشکلات ما تونستیم حداقل اون کارگرایی که بیمه نبودن، اون کارگرایی که دستمزد رو هم بهشون نمی دادن، با اون شیوه ما می تونستیم دستمزدهاشون رو از کارفرما بگیریم. هر کارفرمایی که آردش توسط بازرسان سندیکا ضبط می شد آن را صورتجلسه می کردیم و کارفرما را متعهد می کردیم که دستمزد کارگر را برابر توافق فیما بین پرداخت کنند.

گفتید که شما به عنوان نماینده ی کارگر، می رفتید جروبحت می کردید با نماینده ی کارفرماها. و اونا هم اتحادیه ی خودشونو داشتن. حالا اگر به توافق نمی رسیدید مثلن سر دستمزد کارگران نونوایی، واقعیت اینه که شما یه جور ی باید یه قدرتی می داشتید تا اونا قبول کنن. شما از چه ابزاری استفاده می کردید؟ اونا رو تهدید به اعتصاب می کردید؟ از چه ابزاری استفاده می کردید که اونا ناچار می شدن بپذیرن؟

بله. ما موقعی که به توافق نمی رسیدیم، می اومدیم کارگرا را جمع می کردیم، اون تعداد عضوی که بودن، اطلاعیه می دادیم، می رفتیم در نونوایی ها بهشون اطلاع می دادیم، می گفتیم آقا فردا راس فلان ساعت در سندیکا جلسه ست. می اومدن اون جا، می گفتیم ما برای دستمزد به

توافق نرسیدیم، راهکار شما چیه؟ کارگرا می گفتن به اولتیماتوم بدید، به چند روزی فرصت بهشون بدید، اگر این توافقو نپذیرن، این قرارداد دسته جمعی رو نپذیرن کارفرماها، ما اعتصاب می کنیم. دست از کار می کشیدیم. اینا هم همیشه وحشت از اعتصاب داشتن. دولت بهشون فشار می آورد، می گفت اگر اینو نپذیرید، کارگرا اعتصاب کنن، من سهمیه ی نونوایی هاتونو قطع می کنم. آرد بهتون نمی دم. دیگه ما موفق می شدیم به اون شیوه قرارداد را به امضا برسانیم.

آیا برای شما مشکلی پیش نیامد به خاطر فعالیت هاتون؟

در اوایی که سندیکا تشکیل شد، بعد از حدود ۵ سال و دو سه ماهی که از عمر سندیکا گذشته بود منو از کار اخراج کردن، کارفرماها او مدن منو از کار اخراج کردن؛ هیچ کدوم از کارفرماهای سقز کار به من نمیدادن. دوستان می دونن، من اونموقع فعالیت بیش تری داشتم، این ور و اون ور بیشتر می رفتم، برای بازرسی ها خیلی جدی بودم، برای احقاق حق کارگران خیلی جدی بودم؛ به همین خاطر اولین نفری که تو شهر سقز قربانی شد، من بودم. منو از کار اخراج کردن. حتا می رفتم جلوی نونوایی ها نون بخرم، با پول خودم نان بخرم، کارفرماها به کارگرا گفته بودن نون به عبدی پور نفروشید! این عبدی پور رو حق ندارید باهاش سلام و علیک کنید. حتا نون خالی، نون خشک که برای خانواده م، نمیتونستم تهیه کنم. اون موقع تنها فرزند بزرگ خانواده من بودم و به پدر کارگری داشتم، اون می رفت کار می کرد، چاه می کند، یک خانواده ی، ده نفری بودیم، با پدر و مادرم، این ده نفر، روزانه حداقل ۵۰-۶۰ تا نون می خواستیم، نون خشک؛ حتا این ۵۰-۶۰ نون رو به من نمی دادن. بایستی می رفتم از این نونوایی ۵ نون، از اون نونوایی ۵ تا نون، از اون نونوایی ۵ تا نون. این جور ی نون خونمون رو تهیه می کردم. سرانجام نتونستم بالأخره تو سقز کار کنم. می رفتم تو شهرای دیگر مثل ساوه، مثل ارومیه، مثل بوکان، مهاباد، می رفتم یک ماه، دو ماه، سه ماه کار می کردم، بعد می اومدم تو سقز می موندم ۵-۶ ماه تو سندیکا، کارهای خودمو، فعالیت های خودمو ادامه می دادم. بعدن پولم تموم می شد، اون پس اندازی که تو شهر کرده بودم، تموم می شد، دوباره می رفتم چند ماهی دیگه، چند وقتی دیگه کار می کردم، دوباره می اومدم. تا سرانجام، بالأخره به کاری دیگه دست و پا کردم برای خودم و دیگه من نتونستم هیچ گاه دیگه تو به نونوایی ی دیگه برم. کارفرمایان قدیمی هر روز در جلو درب سندیکا تجمع می کردند و ما را کمونیست یا کومه له معرفی می کردند و هر روز به پیشانی ما یک آرم می زدند.

آقای عبدی پور! از اون جایی که این کارگرا از طبقات پایین جامعه هستن، یعنی دستمزدشون کمه، پول کم دارن، قشر فقیر جامعه هستن، اگه به وقت اعتصاب می شد و دیگه حقوقی نمی تونستن بگیرن، شما هیچ صندوق اعتصاب یا صندوقی داشتید که اگه اعتصاب می شد، بتونین پولی به کارگرا بدین، زنده گی ی روزمره شونو بگذرونن؟

نه. متأسفانه نداشتیم. اصلن هیچ صندوقی نداشتیم. بارها هم کوشش کردیم که صندوق داشته باشیم. در کلیه ی قوانین باید این صندوق با امضای دو نفر، یا سه نفر، با مهر همون سندیکا یا با همون مهر کمیته ی اعتصاب تشکیل بشه، و از اون حساب توسط اون نفرات برداشت بشه... ولی ما اصلن نتونستیم، چون گفتیم به موقع ما این پول رو بریزیم به حساب، دولت مصادره ش می کنه، چون قبلن این کارا رو دیده بودیم کردن.

نه. متأسفانه نداشتیم. معمولن اگر می خواستیم تجمع بکنیم و اعتصاب کنیم، بارها هم بوده ۲ ساعت، ۳ ساعت، ۵ ساعت ما اعتصاب کردیم ولی کارگرا به سر کارشون برگشتن. تهدیدی میکردیم مثلاً وقتی برای ۵...، ۶ ساعت اعتصاب می کردیم، اولین کاری که کردیم، اولین خواسته مون این بوده، گفتیم به نفر از این کارگرایی که تجمع کرده و اعتصاب کرده برای احقاق حقوقش، اگه به نفرشون از کار اخراج بشه، هیچ کدوم به سر کار بر نمی گردیم. چیزی که در مقابل کارفرماها ما داشتیم این بوده.

اینو شفاهی می گفتید یا می نوشتید؟

تو بیانیه می دادیم به ارگانهای دولتی؛ میگفتیم اگر کارگرا به سر کار بر نگرده، ما هیچ کدوم به سر کار بر نمی کردیم. خوشبختانه، در اون مدتی که ما با این کارگرا بودیم، اون اعتماد رو به دست آورده بودیم. هرچی برای کارگرا، نه هر حرفی، هر کار مثبتی ما می گفتیم، اونا انجام می دادن. هر چیزی ما به کارگرا می گفتیم، چون می دونستن بنا به منافع اونها عمل میکنیم. حرف غیر واقعی

نمیزنم. هستند کارگرانی که می‌تونید برید با اینا مصاحبه بکنید. اون کارگرا هم می‌دونن واقعن ما در سندیکا چقدر تلاش کردیم برای احقاق حقوق کارگران.

شما در این مدت، کار آموزشی هم کردید برای کارگران؟

بله. کار آموزشی هم کردیم براشون. جلسه‌ها گذاشتیم براشون توضیح دادیم، کارگر چیه، قانون کار چی می‌گه، هر روز از ۳۰ نفر، ۲۰ نفر، ۴۰ نفر دعوت می‌کردیم، براشون توضیح می‌دادیم، قانون کار این ماده ش چی می‌گه، اون ماده ش چی می‌گه، تا با حداقل‌های حقوق خودشون آشنا بشن و در قدم اول بتونن اینها رو به دست بیان. حتا بارها بوده ما، در اداره‌ی کار، توسط مامورین امنیتی بهمون گفته شده، گفته اینا دارن قانون کارو آموزش می‌دن. آموزش قانون کار، کار اینا نیست، کار وزارت کاره، ولی اینا دارن تو سقز انجام می‌دن. و یا ما چند نفر بی سواد داشتیم، در طول اون مدت خوشبختانه تونستیم کلاس‌های نهضت سواد آموزی برای اونا بذاریم داخل سندیکا، به اتاق بهشون داده بودیم، خوشبختانه اینا چند نفرشون تا سطح پنجم ابتدایی، تا اول راهنمایی هم رفتن. تا اون سطح هم رفتن، بی سواد بودن. یه سری شان خواندن و نوشتن و اینا یاد گرفتن. کلاسای آموزشی ما هم خوب بوده، مثبت جواب داده. در ضمن، ما یه کتابخانه داشتیم که همه نوع کتاب داخل آن بود و هر چند مدت یک نفر از اداره کار می‌آمد و کتابهای سندیکا را بررسی می‌کرد. ما به کارگران پیشنهاد می‌کردیم که چه نوع کتابی را مطالعه کنند.

آقای عبدی پور، شما صحبت کردی که وقتی که شما داشتید قرارداد دسته جمعی می‌بستید، اتفاقاتی که با نماینده‌ی کارفرما بوده رو به اطلاع کارگران می‌رسوندید، یعنی که بعد به کارگرا می‌گفتید که چه اتفاقی افتاده، آیا کارفرماها پذیرفته‌ن حرفشونو، آیا نپذیرفتند. این خیلی نکته‌ی مهمی یه برای این که کارگرا خودشون متوجه می‌شدن که خودشون دارن تصمیم می‌گیرن، خودشون در سرنوشت خودشون سهم دارن؛ برای این به شما می‌گفتن اگه این جور باشه، ما اعتصاب می‌کنیم.

حالا یه نکته‌ای که هست اینه که، همون سه چهار ساعتی که، دو ساعت، سه ساعتی که از کارگرا ن دعوت می‌کردید بیان تو سندیکا بهشون بگین چه اتفاقی افتاده، اینا نظرشونو بگن، همون دو سه ساعت اینا از محل کارشون غیبت می‌کردن. بعد کارفرماهاشون براشون مشکل درست نمی‌کردن که چرا سه ساعت می‌ری توی کار سندیکا، بعد بر می‌گردی؟ اونا چی کار می‌کردن؟ چه جوابی می‌دادن؟

نه خیر. قبلن عرض کردم ما در بیانیه‌ای که می‌دادیم، و تحویل مقامات می‌دادیم، بهشون می‌گفتیم هر کدوم از این کارگرا مشکلی براشون پیش بیاد، ما هیچ کدوم به سر کار بر نمی‌گردیم و این اعتصاب ادامه داره.

قبل از اعتصاب رو می‌گم. اون کارگرا که می‌اومدن سندیکا، تو ساعت بیکاری شون می‌اومدن یا تو ساعت کارشون می‌اومدن؟

برای اعتصاب در ساعت کارشون می‌اومدن. ولی معمولاً کارگران بعد از کار به سندیکا مراجعه می‌کردند و ما در زمان تعیین دستمزد یعنی یک ماه مانده به اول سال تا مصوب کردن دستمزد جدید هر روز بعد از ظهر برای کارگران در سندیکا جلسه تشکیل می‌دادیم و برای کارگران حرف می‌زدیم. در این راستا هر روز توسط اداره اطلاعات مورد تهدید قرار می‌گرفتیم و ما را تهدید می‌کردند که شما ها را دستگیر خواهیم کرد. در همان زمان انقدر به ما فشار آوردند که یک نفر از هیئت مدیره شبانه از سقز فرار کرد و تا چند مدت ما ایشان را پیدا نکردیم

خب. اون ساعتایی که نمی‌رفتن سر کار، کارفرما بهشون ایراد نمی‌گرفت؟

برای اعصاب که قرار بود کار نکنند. اما برای موارد عادی در ساعات استراحت می آمدند. ما به موقع مشخص داریم برای ساعت کار صبحانه. برای اینکه مشتری فشار بهشون نیاد، مردم هم فشار بهشون نمی اومد، می گفتیم آقا ساعت ۹ تا ۱۰، ۹ تا ۱۱ بیاید اون جا. بعضی موقعها می گفتیم آقا از موقع ساعت ۸ به ساعت ۹ صبحانه، به ساعت بعد از صبحانه، این دو سه ساعت بیاید، خارج از این ساعات مشتری ها بهشون فشار می یاد، به کارفرما اعتراض می کنن. بارها هم بوده، مثلا در موقع اعصاب که در ساعت کاری، کارگران سر کار نمیرفتند، موقع برگشتن سر کارشون مشتری ها به کارفرماها می گفتن چرا حقوقاشونو نمی دید؟ این حق ایناست، چرا شما می خورید؟ حتما مشتری ها هم طرفدار کارگرا شدن.

آقای عبدی پور. سوال بعدی در رابطه با برگزاری ی اول ماه مه هست، اولین باری که اول ماه مه برگزار کردین، چه سالی بود؟

برای اول ماه مه، قبل از این که سندیکا تاسیس بشه و دقیقا بدون اصلن سندیکا چیه، برای روز جهانی کارگر، دوستان به سری شون می رفتن توی خونه ها، تو کوه ها، تو بیابونا، نمی دونم تو باغ ها، اون جاها جشن می گرفتن. بعد از این که ما وارد سندیکا شدیم، برابر قانون کاری که بهش اشاره شده، ماده ی ۶۱ قانون کار، روز جهانی ی کارگر رو جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته و اون روزو تعطیل رسمی اعلام کرده. هیئت مدیره بعد از چند جلسه تصمیم گرفت که مراسم را در داخل شهر برگزار کنه بدون آنکه از کسی یا ارگانی درخواست کنیم. بعد از سال ۱۳۵۸ این اولین بار بود که کارگران خباز در شهر مراسم برگزار می کردند و برای مراسم سالن شهید بیدهندی، رو به روی شهرداری مرکزی رو انتخاب کردیم .

چه سالی؟

به نظرم ۷۶ بود. حالا نوارهاش هست، تاریخ هاش هست. اون زمان استقبال خوبی شد. بعد از اون دیگه ما مراسم ها را از بیرون شهر و از نمی دونم کوهستان و از باغ و خونه ها، همه شو کشوندیم به به سالن، سالن هم دیگه در اختیار خودمون بود.

شیرینی و مراسم پذیرایی و اینا و خرجش را سندیکا می داد؛ دوستان کارگری داشتیم، خودشون می اومدن کمک می کردن، می گفتن ما می تویم سهمی از این هزینه ها بدیم. ما اینکار را انجام دادیم. بالاخره، تونستیم مراسم روز کارگر را به داخل شهر بیاوریم و کارگران یک ماه مانده به اول ماه مه خودشون می آیند و برنامه ریزی می کنند. خوشبختانه هر سال مراسم روز کارگر در داخل شهر برگزار می شود. و کسانی میان برای مراسم روز جهانی ی کارگر، نوارهای فیلم و عکس موجوده. و میشد که شرکت کنندگان حتا به سه چهار هزار، پنج هزار کارگر هم برسه. علاوه بر کارگران خانواده هاشون می اومدن، و طوری میشد که اصلن سالن دیگه جا نداشت، ظرفیت نداشت انقدر که مردم می اومدن. خیلی از کارگران که باخبر میشدند این مراسم برگزار شده می رفتن به همدیگه خبر می دادن؛ و اگر کسی با خبر نمی شد، بعدن به عنوان گله می اومدن از ما گله می کردن، می گفتن چرا به ما اطلاع ندادین که ما هم بیاییم تو این مراسم شرکت کنیم؟ ولی خوشبختانه در این سال های ۸۰ به بعد، دیگه مثل به وظیفه شده بود برای کارگرا. در اول ماه مه، ۲۰ روز، به ماه مونده بود به اول ماه مه، هنرمندان، شاعر، کارگرا می اومدن می گفتن وظیفه ی ما چیه؟ انجام بدیم. چی کار می تویم بکنیم؟

برخورد دولت با برگزاری ی مراسم اول ماه مه چی بود؟

دولت همیشه مخالف ما بوده، مخالف برگزاری ی مراسم بوده. همه ش با تهدید و با فشار و با اینا، اما ما تونستیم مراسم هارو برگزار کنیم. و الا این نبوده دولت بگه بیا آقا! این مراسم! شما بیاید. همیشه درگیر بودیم. ۱۰ روز، ۱۵ روز، ۲۰ روز با فرمانداری ها، اکثرن فرمانداری ها. ما می رفتیم اون جا و جلسه بوده تو فرمانداری ها و نهایتا به به توافقی رسیدیم و از شورای تامین شهر اومدن اون جا و اونا هم دخالت کردن؛ مثلا گفتن هیچکدام از کارگران پرچم نمیاره داخل مراسم. ما هم گفتیم پرچم قرمز، پرچم طبقه ی کارگره. اصلن هیچ ربطی به گروهی، یا سازمانی، یا احزاب خاصی نداره. اینها همیشه پرچم سرخ رو به به شیوه ی دیگه برای کارگرا معرفی کردن. ولی خوشبختانه کارگرا، آگاهی پیدا کردن؛ و

اینطور بوده که ما همیشه با پلاتفرم خود رفتیم و مراسم در دست خودمان بود. البته هر سال محل سندیکا با پرچم های قرمز و نوشته های کارگری تزئین می شد و مردم شهر برای تبریک روز کارگر به سندیکا مراجعه می کردند و برای ما کارگران شیرینی و گل می آوردند.

فکر می کنید چرا دولت مخالف برگزاری یه همچین مراسمی یه؟

در رابطه با تجمعات، هر دولتی، این دولت های سرمایه داری علی الخصوص، همیشه از تجمع و اجتماعات کارگران، می ترسن، از آگاهی کارگران به حق و حقوق خودشون می ترسن. اینه، می گن بذار اون کارگر در همون سطح نا آگاهی باشه، آگاه نباشه. کارگر آگاه خیلی خطرناکه برای نظام سرمایه داری و برای سرمایه ی کارفرمایان و ...

موقعی که، بالفرض شخص خودم، موقعی که می دونم منو استعمار می کنن، دستمزدمو نمی دن، استعمار می شم، دیگه خود به خود، در برابر کارفرما قد علم می کنم، می گم تو نمی تونی منو استعمار بکنی، این حق منو باید بدی، اینا از اینا وحشت دارن و در مراسم روز جهانی کارگر، کارگران خواست و مطالبات خود را طی یک قطعنامه به سرمایه داران اعلام می کنند و در روز کارگر تمام مرزهای دست ساز سرمایه داری از بین می رود و دو طبقه ظاهر می شود، از یک طرف طبقه کارگر و از طرف دیگر سرمایه دار. به این دلیل است که دولتهای سرمایه داری از مراسم روز کارگر وحشت دارند.

یعنی شما مراسم اول ماه مه رو یه جور کارگاه آموزشی می بینید برای کارگرا؟

صد در صد. کارگران در روز کارگر تمام چرخ سود آوری را از حرکت باز می دارند و به نیروی خود ایمان می آورند که هر زمان اراده کنند می تواند به مطالبات خود برسند.

در مراسم های اول ماه می که برگزار می کردید، هیچ وقت دستگیری ای، چیزی هم داشتید؟

چرا. دستگیری هم داشتیم. بله. در سال ۸۰ بود. قبل از اینکه مراسم را برگزار کنیم، اومدن آقای محمود صالحی رو دستگیر کردن. من خودم در اون سال مسوول قطعنامه بودم که قطعنامه رو بخونم. دیگه انقدر فشار بهمون اومد، رفتیم به اینا گفتیم؛ به خود فرماندار و نماینده ی اداره ی اطلاعات و به رئیس اداره کار، اون موقع که تو سالن بودن، بهشون گفتیم، اگر محمود صالحی رو آزاد نکنید، گفتیم اگر تا نیم ساعت دیگه، یعنی حدودن شاید ۴۰ دقیقه، یه ساعتی مونده بود مراسم تموم بشه، تا اون موقع محمود صالحی برنگرده، من این جا اعلام می کنم تمام این مردم برن جلوی اداره ی اطلاعات تجمع کنن. محمود صالحی جرمی مرتکب نشده، که شما دستگیرش کنید. با تهدید مردم و شرکت کنندگان در ساعت های آخر محمود را آزاد کردند و ایشان را به سالن اجتماعات آوردند و فرماندار و یکی از اعضای شورای اسلامی شهر دست محمود را گرفتند و ایشان را به طرف تریبون بردند و ایشان سخنرانی خود را شروع کرد.

بارها هم بوده، هر سال اول ماه مه، قبل از این روز مراسم، ۱۰ روز، ۱۵ روز، ۵ روز قبلتر، همیشه اداره ی اطلاعات احضارمون کرده، نیروی انتظامی احضارمون کرده، رفتیم به فرمانداری، بله بارها بوده، رفتیم پیش دادستانی. همه ی اینا.

فقط همان یک بار دستگیری بوده؟

خیر. ما چندین بار دستگیر شدیم. یه بارش سال ۷۸ بود؛ ما ۷۵ روز تو سلول های اطلاعات بازداشت بودیم. یه بارش سال ۸۲ بود من دستگیر شدم. یه بارش هم این آخرین بار که دستگیر شدم، سال ۸۳ بود.

اتهاماتون چی بود؟ به چه اتهامی دستگیر می شدین؟

اتهام ما. خوب واضح بود. ما در سال ۸۳ خب برای چی دستگیر شدیم؟ ما یه جمعی از فعالین کارگری بودیم داخل شهر سقز؛ دعوت از کارگرا کرده بودیم. خواستیم در یه پارک به اسم پارک کودک، مراسم رو برگزار کنیم.

هیچ سالی در اختیار ما نمی داشتند. حتی تالارهایی که مراسم عروسی و جشن تولد و اینا توش صورت می گیره. ما به اینا گفتیم حتی ما می تونیم هزینه ی این را بدیم، می ریم اون جا مراسم برگزار می کنیم، اینا ندادن. ما قبلاً از فرمانداری درخواست کردیم که یک مکان در اختیار ما قرار دهند اما آنان این کار را نکردند و ما گزارش فعالیت خود را به شورای که برای اول ماه مه تشکیل داده بودیم دادیم و شورا تصمیم گرفت که بدون مجوز مراسم را برگزار کنند. و مکان آن را به پاس اولین تجمع کارگران خباز در سال ۱۳۵۸ پارک کودک را تعیین کردیم. ولی متأسفانه قبل از این که مراسم برگزار بشه، ده ها نفر از کارگران دستگیر شدیم و در داخل سلول های اداره اطلاعات مراسم را برگزار کردیم.

در داخل سلول، تنهایی هر کس برای خودش؟ یا چه جوری؟

سلول ها، ۳۰-۴۰ تا، ۵۰ تا سلول هست. بعد یه راهرویی داره، کسی حرف بزنه، کسی چیزی بگه همه می شنون. خب، مراسم برگزار شد اون جا... طبق اظهارات دوستان، محمود در انجا سخنرانی کرده بود.

سرود خوانده شد در زندان؟

سرود خونند...

چه سرودی؟

سرود انترناسیونال خوانده بودند. و در رابطه با اول ماه مه هم، محمود سخنانی گفته. من خودم اون موقع داخل سلول، اون جا نبودم، من شب ساعت ۱۰:۳۰ دستگیر شدم. در اون لحظه من دستگیر نشده بودم. ولی همون لحظه ای که این آقای محمود صالحی و این ها را دستگیر کرده بودن، به خونه ی من یورش برده بودن مأمورا، رفته بودن خونمو به هم زده بودن و به خانم اعلام کرده بودن که عبدی پور اومد بگین اگه خودشو معرفی نکنه، دستگیر می شه. من یه جایی بودم، وقتی برگشتم بعدش رفتم اداره ی اطلاعات. حتی مورد بی حرمتی و کنک و آزار و اذیت یه نفر از مأمورین امنیتی قرار گرفتم، که هیچ گاه از یادم نمی رود.

اون لحظه ای که شما می گین شما دستگیر نشده بودین تا شب، اون روز به غیر از آقای صالحی، چه کسانی بودن جزو این دستگیر شده ها که با هم مراسم رو برگزار کرده بودن، سرود خوانده بودن توی سلول های انفرادی؟

اون جا ۶ نفر از فعالین کارگری بودن، با حدود ۴۶-۴۵ نفر از کارگرایی که اومده بودن برای مراسم اونجا سرود خوانده بودن

آقای عبدی پور!

الان که با شما صحبت می کنیم، به عنوان یه کارگری که به حق و حقوق خودش آشناست، به عنوان یه کارگری که در مورد حق و حقوق بقیه ی همکارانش و بقیه ی کارگرا آشناست، ما با شما آشنا می شیم. با یه کارگری صحبت می کنیم که پیوند طبقاتی ی کارگران جهان رو داره بهش اشاره می کنه، به برگزاری ی مراسم اول ماه می که یک مراسم جهانی برای کارگران هست اشاره می کنه. و حتی به این اشاره می کنه کارگرانی که در روز اول ماه می دستگیر شدن، حتی در سلول های انفرادی ی خودشون سرودهای مربوط به روز جهانی ی کارگر رو خوندن؛ یعنی به این آگاهی رسیده بودن.

سوالی که می خوام با شما مطرح کنم، اینه که شما در اوایلی که رفتید برای این که نماینده ی کارگر بشید، به هر حال از طریق سندیکا یه سری حق و حقوق رو برای کارگر بگیرید، آیا در همین سطح از آگاهی بودین؟ اون روزای اولی که شما وارد کار شدین، اصلن چه جوری فکر می کردید به قضیه؟ فکر می کردید دارید می رید چی کار بکنید؟ چه انتظاراتی داشتید؟ فکر می کردید چی می خواهید بشید؟ و بعد چه جور شد به این چیزی که الان هستید تبدیل شدید؟ آیا تغییری کردید یا از اول همین جوری فکر می کردید؟

موقعی که هیئت مؤسس شدیم، با این دید رفتیم اون جا که ما نماینده ی کارگران می شیم و به دفتر و دستکی برای خود مان راه میاندازیم. از طریق این می تونیم ما اون جا، کارگرا رو با احقاق حق شون، حق شون رو بگیریم؛ و خودمون هم به حقی داشته باشیم و دیگه کار نونوایی نکنیم. تا این که روز مجمع شروع شد و انتخابات شد. بعد از انتخابات، که با محمود صالحی آشنا شدیم قضیه فرق کرد. من همیشه ایشون رو به عنوان یک معلم برجسته ی خود می دونم. همیشه. یعنی من مدیون محمود صالحی هستم. آگاهی ای که پیدا کردم، توسط خود آقای محمود صالحی بوده. موقعی که ما اومدیم با هم، درباره ی تشکیل سندیکا و نماینده ی کارگر و اینا صحبت کردیم، نه من، هفت نفر، هشت نفری که برای سندیکا خودمون رو کاندیدا کرده بودیم، رأی آوردیم و انتخاب شدیم در مجمع، همه این طرز تفکرو داشتیم. ولی محمود گفت این طرز تفکر شما اشتباست. این جا کار نماینده ی کارگر باید داوطلبی باشه، هیچ گونه حق و حقوقی نداره، حتا برای سندیکا هم که می آید، با تا کسی می آید، باید از جیب خودتون پول تا کسی رو بدید.

ما اون موقع می گفتیم این چی می گه؟! این اصلن با طرز تفکر ما خیلی فرق داره.

ولی در عمل ثابت شد اون درسته. موقعی که ما سندیکا تشکیل دادیم، حتا گفتم برای کرایه ی اجاره محل سندیکا ما پول نداشتیم. من می رفتم در سندیکا جای میفروختم؛ در صحبتای قبلی هم اشاره کردم، قهوه خونه ای گذاشته بودیم؛ از سود اون قهوه خونه، پول اجاره ی محل سندیکا رو می دادیم. بعدن مشخص شد نه؛ نماینده ی کارگر افتخاریه، در روزهای تعطیل کاریمون، می اومدیم سندیکا، کارهای اداری سندیکا را انجام میدادیم، می رفتیم دنبال حقوق کارگران، می رفتیم دنبال بیمه شون؛ بعد از ظهرها هم موقعی که ساعت ۲ کارنانوایی مون تعطیل می شد، ۲-۳۰ تعطیل می شد، فوری، با عجله می رفتیم لباس هامون رو عوض می کردیم می رفتیم سندیکا. انتظار داشتیم که کارگرا بیان عضو بشند و بالأخره یواش یواش ما تونستیم این عضوگیری رو انجام بدیم، و سندیکایی که می گم تا سال ۸۰، از ۷۳ تا ۸۰ که ما آنجا بودیم، سابقه ی خیلی خیلی درخشانی داشت. دیگه نیروهای امنیتی اومدن برای ما مشکلات زیادی ایجاد کردند و به نوعی جلوگیری می کردند از کار ما. مثلاً دیگه نمیداشتن این چند نفری که ما بودیم نماینده ی کارگران بشیم و... نداشتن اون جا ما بمونیم و این فعالیت هامونو ادامه بدیم.

این دانش کارگری تونو چه جووری به دست آوردید؟ دانش کارگری ای که امروز دارید.

عرض کردم. من بگم اگر صد در صد این تجربه ای که حالا دارم، هفتاد درصدش مربوط به محمود صالحی بوده. من از تجربیات ایشون یاد گرفتم. سی درصد، بقیه ش هم در موقعی که کارها عملی شده و در رابطه با این که این ور و اون ور رفتیم، عملاً فعالیت کردیم، تو جلسه ها رفتیم. این ها همه ش تجربه شده برای ما، و کلیه ی احقاق حقوق و تلاش و غیره، که برای کارگران شده، من خودم به این نتیجه رسیدم.

آقای عبدی پور، به سؤال من از شما بکنم: شما می گوئید، مثلن یک شخصی که دارای تجربه ست، خودش تجربه داشته از قبل، می تونه به عنوان معلم برای شما یا برای من یا برای هر کس دیگه ای باشه؛ یک شخص خاص یا اشخاص خاص دیگه ای؛ ممکنه همیشه این آدما وجود داشته باشند، ولی... ممکن هم هست که وجود نداشته باشند. ممکنه به مقدار زیادی کتاب و جزوه و نوشته و تئوری و اینا هم وجود داشته باشه همیشه، و آدما بتونن علاوه بر گپ زدن با آدمای با تجربه ، مطلب بخونن. مثلن اگر شما با یه کسی آشنایید که حتا تجربه هم داشته باشه، بعد با هم دوست باشید، تو خونه تون بشینید شب ها مثلن با هم گپ بزنید، آیا فقط با حرف زدن و دوست بودن با آدمای با تجربه و مثلن درباره ی این مسائل، صحبت کردن و کتاب خواندن و یا نوشتن و اینا به دست می آد همچین تجارب و آگاهی ای؟

به نظر من در طی مبارزه این چیزا به دست می آد، باید براش تلاش بکنی. اگر واقعن، من خودم، شخص خودم نمی رفتم به سندیکا و با مسائل کارگری آشنا نمی شدم و مشکلات کارگران را از نزدیک لمس نمی کردم شاید امروز این جور فکر نمی کردم. مثلاً تو هیأت حل اختلاف، یه چیزایی که حالا می دونم و کارگرا هم می آن راهنمایی شون می کنم، می گم بیاید این کارو بکنید، به دست نمی آوردم. در طول مبارزه بوده و اون چند سالی که من اون جا عملی کار کردم براش. تئوری هم درصدی هست؛ ولی در عمل نشون می ده تو چی یاد گرفتی. عمل و

تلاش مبارزه است که تجربه و دانش به آدم می‌دهد، اما تجربه هم به انسان کمک می‌کند تا چیزی که برایش کار می‌کنید به دست آورید ما نباید همه چیزمان را به حساب تئوری بنویسیم من اشخاص را می‌شناسم که از نظر تئوری با تمام دنیا مقابله می‌کند اما در عمل و پراتیک صفر صفر است. زبان فارسی من خیلی خوب نیست که خوب توضیح بدم...

نه خیلی هم خوبه...

...اگه مصاحبه کردی بود بیش تر می‌تونستم توضیح بدم!...

مثلن شما الان، در مورد دولت‌های سرمایه‌داری صحبت می‌کنید، در مورد کارفرماها، خب مثلن یکی ممکنه تئوری این رو بدونه که کارفرماها به خاطر این که سود زیادی می‌خوان کسب بکنن، به هر روشی که می‌تونن سعی می‌کنن کارگرا رو بیش تر و بیش تر استثمار کنن، اجازه ندن کارگرا دور هم جمع بشن، اجازه ندن کارگرا متشکل بشن. اینو توی کتاب و تئوری می‌شه خونند...

بله. اما عمل و تئوری باید با هم باشند در غیر اینصورت کارها پیش نخواهد رفت.

ولی شما خودتون اینو چه جوری فهمیدید؟ آیا اون لحظاتی که تونستید اینو درک بکنید، از طریق حرف و صحبت و گپ و بحث دوستانه و اینا بوده؟ یا نه، از طریق این که خودتون رفتید درگیر با کار شدید، اینارو متوجه شدید؟

نه خیر. من خودم رفتم عمل کردم. قبلش لمس کرده بودم، ولی در طول مبارزه این آگاهی و تجربه رو به دست آوردم. بایستی براش تلاش بکنی. حالا کسی هست، می‌گه من فعال کارگری هستم! من برای بعضی از این کسانی که می‌گن من فعال کارگری هستم، واقعن متأسفم؛ چون می‌دونم فقط در حد دو تا نوشته بیشتر پیش نمیرن، حتا برای یه تجمع پا پیش نمیذاره. ما کسی داریم که خودشو فعال کارگری می‌دونه؛ ولی بارها بوده ما دعوت کردیم، حتا برای مراسم‌های اول ماه مه هم نیومده. این، در همون قالب می‌مونه بایستی تجربیات کارگری یک فعال کارگری، این جوری به دست بیاد: داخل عرصه‌ی عمل بشی، بری عملی براش کار بکنی.

خب، در واقع شما اعتقاد دارید که تجربه‌ی واقعی‌ای که کارگران می‌تونن به دست بیارن اینه که ضمن این که از یه سری تجارب دیگه استفاده می‌کنن و می‌خونن و آشنا می‌شن با دانش مبارزه‌ی طبقاتی، با پیشینه‌ی مبارزات کارگران در جاهای دیگه و از تجربیات اونا سعی می‌کنن استفاده بکنن، دانش و تئوری‌ی خودشون رو سعی می‌کنن که بیش تر و بیش تر افزایش بدن، ضمن اینکه همه‌ی اینها لازمه اما شما اصل رو، وارد عرصه‌ی عمل شدن می‌دونید که این که کارگر وقتی وارد عرصه‌ی عمل و مبارزه می‌شه، دیگه اون چیزایی که غریزی و حسی یه چیزایی شو می‌فهمیده، این جا بهتر و بیش تر درک می‌کنه، می‌فهمه چه جوری باید باهاش مبارزه بکنه.

یه سوال دیگه اینه که: آیا اگر کسی یه سری تئوری می‌دونه، به اضافه‌ی این که می‌آد وارد کار عملی می‌شه، آیا به طور تنهایی و انفرادی می‌تونه به این تجربیات برسه، یا این که اصلن به صورت تنهایی و انفرادی کارگرا می‌تونن به حق و حقوق خودشون برسن؟

نه خیر. کاملن بایستی جمعی باشه. اون تجربیاتی که من دارم باید به جمع داده بشه. بارها بوده، من، آقای محمود صالحی، بچه‌های دیگه تو سندیکا، همه مون، کارگرا را دعوت کردیم، براشون جلسه گذاشتیم، این تجربیاتی که خودمون به دست آوردیم، به اونا توضیح دادیم، براشون گفتیم. سعی کردیم همیشه، تنها خودمون در عرصه نباشیم. همیشه سعی کردیم کارگرا، نه یک نفرشون، تمام کارگرای خباز سقز، حتا کارگرایی که روزمزد هستن، می‌رن کار ساختمانی می‌کنن، این تجربیات خودمون رو برای اونا هم بگیریم. گفتیم حق و حقوق تون اینه. بایستی در عرصه‌ی عمل به تمام کارگرا نشون بدید، اون تجربیاتی که خودت داری به اونا انتقال بدی. اگر انتقال ندی راه به جایی نخواهیم

برد. الان من گفتم محمود صالحی معلم بنده بوده. خوب بایستی من هم کاری بکنم، من هم معلم کسی دیگه بشم، اون کس دیگه هم معلم کس دیگه بشه. این طوری تجربیات خود رو انتقال بدیم، تا بیش تر بتونیم با این مناسبات سرمایه داری مبارزه کنیم.

بخش اول این صحبتی که من کردم در ارتباط با همین بود که شما می گین، تجربیات رو باید تو کار جمعی به همدیگه منتقل کنیم.

یه بخش دیگه ش، که بازم در موردش من سؤال دارم اینه که آیا مبارزه رو به صورت انفرادی می شه پیش برد؟ یعنی کارگر منفرد، که فرض کنید آگاه شده، تجربه هم اومده از شما یا از کس دیگه ای گرفته، مثلاً تو بحث متشکل شدن یا مباحث دیگه، یا اعتراض و اعتصاب و ابزارهای مبارزه ی طبقاتی دانشی رو یاد گرفته، آیا فردی باید کارهاش رو پیش بره؟ بهترین روشی که کارگران برای مبارزه دارن رو شما چه جوری می بینید؟

بهترین روشی که داره، جمعی یه اصلن انفرادی، هیچ کاری نمی شه پیش برد. بایستی ما متحد، دست در دست همدیگه داشته باشیم تا بتونیم احقاق حق خود بکنیم. اگر کسانی می آیند و ادعا می کنند و خود را فعال کارگری به کارگران معرفی می کنند و یا با خواندن چند کتاب می توانند کارگران را از دست نظام سرمایه داری خلاص کنند سخت در اشتباه هستند. هر کسی که دانش کارگری دارد و به رهایی طبقه کارگر ایمان دارد باید عملاً در محل کار و زیست طبقه کارگر حضور داشته باشد در غیر اینصورت کارش بی فایده است.

چرا؟ آگه بر اساس تجربه تون اینو بخواهید توضیح بدید برای کارگرا، قانع بکنید یه کارگری رو، چرا باید کارگر، دسته جمعی اینو انجام بده؟

چون آگه یه نفر باشه، آسیب پذیره. از کار اخراج می شه، برخورد امنیتی باهاش می شه؛ ولی آگه جمعی بود، قدرتمند تره. در صحبتای قبل اشاره کردم، موقعی که کار جمعی بکنیم، اگر جمعی باشه اعتراضمون، اگر قدم مون جمعی باشه، پیروز میشه. بایستی، موقعی که می خواهیم کاری انجام بدیم، جمعی پیش ببریم. بالفرض می گیم آقا ما فردا کارگران خباز رأس ساعت ۸ صبح جلوی اداره ی کار تجمع می کنیم. خود کارفرما و حتا دولت هم به لرزه در می آد. ولی اگر یه نفر باشه، نه؛

من می گم من، محمد عبدی پور فردا می آم جلوی فرمانداری اعتراض می کنم؛ فورن می آن یه نفرو دستگیر می کنن می برن. باید ما تمام شیوه ی کارمون رو به صورت جمعی انجام بدیم. دست در دست هم متحد باشیم. کارگری که براش یه مشکلی پیش می آد، ما بریم به خانواده ش سر بزیم. جمعی! من دوست محمود صالحی هستم، موقعی محمود صالحی براش مشکلی پیش می آد، تنها خودم برم، نه! من همیشه سعی کردم تمام کارگران را دعوت کنم که وقتی ایشان در زندان بود برن به خانواده ی محمود صالحی سر بزین. و این کار رو در سال ۸۶ که در زندان بود، انجام دادیم و موفق هم شدیم.

آقای عبدی پور شما در ارتباط با مبارزه دسته جمعی صحبت کردید. گفتید اگر مبارزه انفرادی باشد دولت و کارفرما می توانند سرکوب کنند و یا یکی دو نفر را می شود راحت خرید ولی اگر دسته جمعی باشد نمی توانند سرکوب کنند. شما میگرد اگر فردا اعلام تجمع کنیم هم دولت و هم کارفرما به لرزه می افتد. سوالی که پیش میاد اینه که آیا نمی توانند تمام جمع شما را اخراج از کار کنند، دستگیر و زندانی کنند و خیال خودشان را راحت کنند؟

نه حتی در دیکتاتوری ترین نظام هم این آرزو برآورده نمی شود، ما تعداد زیاد هم نمی گیم. صد نفر تجمع می کنیم با وصف اینکه ما فقط ۶۰۰، ۷۰۰ نفر در سقز کارگر نانوائی داریم بدون در نظر گرفتن دیگر کارگران خباز در جاهای دیگر یا مثلاً کارگران در بخش های دیگر. و غیر از کارگران کشورهای دیگر حتی در انگلیس فرانسه کانادا آمریکا و خیلی جاهای دیگر و خیلی شهرهای دیگر ایران که کارگران خبازسقز حالا اونجاها هم هستن. من زیاد هم نمی گم ۱۰۰ نفر از این کارگران موقعی که می روند جلوی اداره کار تجمع می کنند این ۱۰۰ نفر اگر

دستگیر شوند، ۱۰۰ خانواده دارند ۱۰۰ تا ۳ نفر ۳۰۰ نفر فقط خانواده کارگران هستند ۳ نفر میانگین افراد خانواده را حساب کن. از طرفی، ۱۰۰ تا پدر و مادر دارن ۱۰۰ تا خواهر و برادر دارن. اگر همه به این جمع پیوندند دولت این کار را نمی کند که دستگیر کند، ولی برای یک نفر، یک شخص اینکار را میکند مثلا محمد عبدی پور را می گیرد دستگیرش می کنند وقتی می برند جلوی اطلاعات می بینند فقط خانواده عبدی پور آنجاست. جواب خانواده من را هم نمی ده. ما در تجربه برامون ثابت شده بارها این کار را کردیم تجمع شده، آمدند ۵، ۶ نفر را دستگیر کردند همین ۵، ۶ نفر را نتوانستند نگه دارند چون خانواده هامون آمدند کارگران آمدند و اعتراض کردند. حتی یک بار جلوی اماکن عمومی سقز، که بهش حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی می کن. اونجا ما دستگیر شدیم. فوراً خانواده ها و کارگران آمدند گفتند این ها را آزاد کنید و الا جلوی فرمانداری تجمع می کنیم این ها گفتند برید دور میدان، ۱۰۰ متر بالاتر اون ها میان بیرون. فوراً از بازداشت، آمدیم بیرون اگر اون افراد و خانواده ها و کارگران نمی اومدن احتمال داشت یک ماه، دوماه ده روز پنج روز شش روزدر بازداشت بودیم. ولی مجبور شدند آزادمان کنند. به همین دلیل می گم کار جمعی نتیجه خوبی داره. نتیجه اش مثبت است.

حالا نکته بعد :

شما در یک صنف خاص، در یک بخش خاص، کار جمعی می کنید ما می دانیم که سرمایه داری از محل نیروی کار کارگران سود کسب می کند و به هر حال به این نیروی کار کارگران نیازداره. و همینطور که شما گفتید اگر کارگران آگاه شوند و تجربیاتشان را به هم منتقل کنند و بعد توی مبارزه دسته جمعی با هم حرکت کنند سرمایه داری نمی تواند با همه این ها برخورد کند.

حالا به یک مرحله دیگر می رسیم. از یک صنف خارج می شویم مثلا فرض کنیم کارگران یک صنف همه اعتراض کردن این ۱۰۰ نفر را فرضا نمی توانند زندانی کند اما مثلا بتوانند همه این ها را اخراج کنند اگر کارگرانی که خارج از این صنف هستند آگاه نباشند به این مسئله، و سرمایه داری آنها را و یا بیکاران را جایگزین این ها بکنند آیا ان اعتصاب و اعتراض شما به راحتی خاموش نمی شود؟ می دانید که همیشه لشگری کار وجود دارد. فرض بفرمایید رانندگان فلان بخش اعتراض و اعتصاب می کنند دولت سرمایه داری از نیروی اونها بترسه و یا دستگیرشون نکنه اما در حالی که در اعتصاب هستند دولت سرمایه داری اما سعی می کنه اگر توانست از کار اخراجشان کند و در زمان اعتصاب کارگران بخش های دیگر را جایگزین کنه. و یا مثلا اعتصاب شکن همیشه وجود داره در زمان اعتصاب- علاوه بر اعتصاب شکنان در همان بخش - کارگران بخش دیگه ای میان شروع به کار میکنن و اعتصاب به شکست میرسه. چون این کارگران به کار کردن نیاز دارن. و یا در دراز مدت ممکنه کارگران دیگه ای را جایگزین کنند و ان کارگران در حال اعتصاب را اخراج کنند و این جا به نتیجه دیگری می رسیم علاوه بر اینکه شما در بخش خودتان مبارزه دسته جمعی میکنید و به خودتان و آگاهی دیگر همکارانتان میافزایید و آگاهی را منتقل می کنید شما باید بتونید با بخش های دیگر کارگری هم ارتباط بگیرید که به رقیب شما تبدیل نشوند و از این اتحاد کارگری آگاه بشوند. شمادر بخش سندیکای کارگران خباز آیا هیچ وقت با کارگران جا های دیگه ارتباط گرفتید و آیا ان ها هیچ وقت از شما پشتیبانی یا اعلام حمایت کردند؟

بله ما همیشه خواستیم این تجارب خود را به خارج از سندیکا منتقل کنیم حتی به کارگران فصلی، مثل کوره پزخانه ها؛ همیشه ما پشتیبان این ها بودیم. پشتیبان اعتصاب کوره پزخانه ها بودیم برای چندین تجمع برای چندین اعتصاب اعلام پشتیبانی کردیم حتی ما موقعی که خواستیم تجمع کنیم کارگران بخش های دیگر از ما حمایت کردند. بالفرض در شهر سقز یک شهرک صنعتی هست که متاسفانه حالادیگر فقط شاید بیشتر از ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر کارگر اونجا کار نکنند که همه هم قراردادی هستند. ولی در اون موقع که سندیکا بود اون ها در آغاز کارشون بود و در حال انجام یک برنامه کاری فعالیت بودند. چندین کارخانه از ان ها از ما اعلام حمایت و پشتیبانی کردند و ما هم تجربیات خودمان را به ان ها انتقال دادیم و این بهترین کار است که ما با تشکل ها و انجمن های دیگر با بخش ها و صنف های دیگه ارتباط و اتحاد عمل داشته باشیم برای نمونه

در سال ۱۳۷۹ زمانی که محمود صالحی دستگیر شد ده ها تشکل کارگری و انجمن های صنفی بخش های دیگر در داخل ایران از ایشان طی طومار و فرستادن نامه از او حمایت کردند و ما تمام نامه های آنها را در بایگانی داریم.

این اعلام حمایت و پشتیبانی که شما از اعتصاب و اعتراض کارگران کوره پز خانه ها کردید به عنوان فعالین کارگری در کمیته هماهنگی بود یا کارگران خباز؟ آیا بقیه کارگان خباز هم اطلاع داشتند که کارگران کوره پز خانه ها اعتصاب کردند، آیا ان ها هم آمادگی حمایت داشتند مثلا اگر به کارگران کوره پز خانه ها فشار بیاید کارگران سقز این آمادگی را دارند به خاطر ان ها اعتصاب کنند؟

در این دوره ، در حال حاضر، نه این آمادگی را ندارند، ولی در دوره ای که ما بودیم چرانه اینکه بخواهم خودمان را یک جوری برجسته کنم ، بلکه در حقیقت بهشان ثابت شده بود عملکرد ما و کاری که ما می گفتیم انجام می دادند. بله در آن موقع مثلا اگر کارگران در تبریز یا شاهو اعتصاب می کردند به کارگران می گفتیم ما در حمایت از ان ها یک ساعت دست از کار می کشیم و این کار انجام میشد. حتی برای دو تا سه سال متوالی برای جانباختگان خاتون آباد ، کارگران خباز در محل کار خود ده دقیقه، سه دقیقه، پنج دقیقه دست از کار کشیدند برای اعتراض. و به مشتری های نانوائی هم انتقال دادند ، به کارگران گفتیم اگر کسی از شما پرسید که چرا در ساعت ده یازده که موقع کاری شماست دست از کار کشیدید؟ و اگر مشتری ها و مردم گفتند چرا کار نمی کنید بگویید به یاد احترام جان باختگان خاتون آباد . کسانی که کارگر بودند قصد احقاق حق خود را داشتند ، مطالباتشان را گفتند و دولت سرمایه داری به ان ها از هوا و زمین تیراندازی کرد و شهیدشان کرد.

و یا زمانی که ما در سندیکا بودیم اطلاعیه در زمان حمله به کوه دانشگاه دادیم و یا اولین سندیکا بودیم که دستگیری عبدالله اجلان را محکوم کردیم و... ما هر کاری که انجام می دادیم اول از هر چیز با فعالان کارگری در صنف خودمان یک جلسه تشکیل می دادیم و مشکلات پیش آمده را با آنان در میان می گذاشتیم . ما در سندیکا چند کمیته تشکیل داده بودیم و هر کمیته مسئول قسمتی بود ، مثلا " کمیته اعتصاب ، کمیته حمایت از کارگران و خانواده آنان ، کمیته ورزش ، کمیته سواد آموزی ، کمیته آموزشی و..

این اقدامات واقعا اقداماتی بسیار مهم و جالبی است. این تجربیات و اقدامات باید در بخش های دیگر کارگری هم اتفاق بیفتد علاوه بر اعلام حمایت مهم این است که عملا کارگران نانوائی و خباز خودشان این کار را کردند و نه فقط ۵ یا ۶ نفر فعال کارگری. به غیر از اعلام حمایتی که شما گفتید در اعتراض به کشتار کارگران خاتون آباد انجام دادید کارگران نانوا سقز دیگر برای چه بخش هایی از کارگری اعلام حمایت کردند یا مثلا اعتصاب کردند یا دست از کار کشیدند ؟ به غیر از نمونه خاتون آباد.

در آن موقعی که ما انجا بودیم چنین چیزهایی هنوز پیش نیامده بود. حالا متاسفانه مسئولین سندیکا خیلی کند عمل می کنند. این اتفاقاتی که حالا در جامعه می افتد اگر ان موقع می افتاد ما خیلی اقدام می کردیم و کارگران به حرف ما گوش می کردند. مثلا زمانی که مصوبه اخراج کارگاه های زیر ده نفر از شمول قانون کار در مجلس شورای اسلامی تصویب شد ، سندیکا ما اولین سندیکای بود که اعتراض خود را در ده ها اطلاعیه و تجمع به اطلاع مسئولان دولت رساند حتی مسئولان دولتی در شهر ما یک جلسه تشکیل دادند و از اطلاعیه های ما حمایت کردند و محمود صالحی را به عنوان نماینده کارگران سقز به تهران فرستادند و در جلسه ای که در تهران در مورد کارگران کارگاه های زیر ده نفر با حضور کلیه مسئولان حکومتی برگزار شد شرکت کرد و خواست و مطالبات کارگران را بیان نمود.

از سال ۸۰ که شما رفتید چه اتفاقاتی افتاده که می گوئید سندیکا کند عمل می کند؟ چه اتفاقی افتاده ؟ ایا کارگران آگاهی قبلی را ندارند؟ آیا نمایندگانشان کارهای خاصی را که باید انجام بدهند نمی دهند یا دولت اقدامات خاصی انجام داده؟ ریشه اصلی مشکلات را چه می بینید که سندیکا با رفع آنها دوباره بتواند مثل قبل کار کند؟ فکر نمی کنید کارگران انقدر که باید آگاه نشدند که با تغییر مدیریت در سندیکا کل ماجرا و عملکرد سندیکا تغییر کرد؟

اتفاقا کارگران بیشتر آگاهی پیدا کردند. این نمایندگان ان ها هستند که کند عمل می کنند. دولت در این مورد خیلی تند به اعضای کارگران خباز برخورد کرد، برای نمونه ده ها کارگر خباز حالا زندان تعلیقی دارند و در دادنامه آنها نوشته شده که اگر در هر تجمعی شرکت کنید زندان تعلیق شما به تعزیری تبدیل خواهد شد. یا زمانی که کارگران خود را برای نمایندگی کارگران کاندیدا می کنند، مثل این است که آن کارگر خود را برای ریاست جمهوری کاندیدا کرده است که باید پرونده آنان به شورای نگهبان برود تا تایید صلاحیت شوند. من چند بار خود را برای هیئت مدیره کاندیدا کردم که هر بار رد صلاحیت شدم. با توجه به اینکه من رد صلاحیت شدم و در مجامع عمومی به کارگران ابلاغ شده که به عبدی پور رای ندهید اما هر بار اکثریت رای را کسب کردم. در واقع باید گفت که دولت تمام نیروی خود را در سقز به سندیکای کارگران خباز اختصاص داده است، روزی با هزینه خود خانه کارگر را در سقز تاسیس می کند و روزی فعالان ان صنف را بازداشت می کند تا زهر چشمی از کارگران بگیرد و...

نمایندگان کارگران الان چرا مثل قبل عمل نمیکنند؟ آیا اینها همان کارگران نیستند؟ آیا نمایندگان از فعالیت بیشتر کارگران جلوگیری می کنند؟

این نماینده های کارگران هستند که خط رهبری اش را می دهند باید کارگران اینقدر به این نماینده ها اعتماد داشته باشند که به حرفشون گوش کنند؛ متأسفانه من این ضعف را به دلیل ناکارآمدی هیئت مدیره می دانم و الا کارگران همان کارگران ۸ سال پیش هستند آگاهی هم بیشتر پیدا کردند. از طرف دیگر فشار بر کارگران بیشتر شده.

پس چرا این کارگران که آگاهی شان بیشتر هم شده هیئت مدیره را عوض نمی کنند؟

من توضیح دادم که کارگران می خواهند که نمایندگان خود را عوض کنند، اما به دلیل اینکه دولت در کارهای سندیکا دخالت می کند موفق نمی شوند. و اداره کار شهر و یا استان کسی را مورد تأیید قرار می دهند که با کارفرما و دولت مماشات کند و کارگران این را به خوبی می دانند به این دلیل است که جمعی از کارگران عضویت خود را در سندیکا به تعلیق در آوردند. حالا خود کارگران هم میدانند که چند نفر از این افراد که در هیئت مدیره سندیکا هستند، نماینده واقعی کارگران نیستند. به خاطر این که چند نفر از هیئت مدیره که انجا هستند سابقه ی همکاری با کارفرما یا نماینده کارفرما دارند. یعنی جمعی از کارگران به دلیل مماشات هیئت مدیره با نماینده کارفرما به سندیکا نمی آیند و از طرف دیگر کارگران جدید اگر بیایند نماینده شوند ترس این را دارند که از کار اخراج شوند. دلیل اینکه کارگران نماینده پیش قدم بشوند همین است.

افای عبدی پور این وضعیتی که شما می گوید یعنی کندی را مربوط به هیئت مدیره می دونید، آیا به نظرتان روش و ساختار تشکلی که کارگران در ان عضو هستند ایراد ندارد؟ حالا روی اسم بحث نمیکنیم. آیا شما قبلا در تمام امور سندیکا و مبارزه، کارگران را دخالت می دادید و ان ها خود در همه کارها دخیل بودند؟ شما می گوید این اتفاق افتاده که کارگران دخالت میکردند. پس چه شده که وقتی چند نفر به عنوان هیئت مدیره بر اثر فشارهای دولتی و دستگاه امنیتی و هر دلیل دیگری عوض می شوند ادم های جدیدی می آیند آن کارگران دوباره همان روند را ادامه نمی دهند و دست به مبارزه نمی زنند؟ مثلا وقتی می بینند نمایندگانشان ایرادی در کارشان هست، چرا پیش قدم نمی شوند آیا دلیلش این نیست که با وجود تلاش های قابل ستایش شما به اندازه کافی به دلیل مشکلات اجتماعی یا دلایل دیگر شما نتوانستید کارگران را جدی تر در امور خود دخالت بدید که الان خودشان را صاحب مبارزه بدونند و فقط کندی ۵ یا ۶ نفر جلوی کارشان را نگیرد؟

شما اشاره کردید، یک بخشش مسائل امنیتی است. مثلا فلان دستگاه امنیتی می گوید فلان نفر باید داخل هیئت مدیره باشد یا فلانی نباشد. حالا داخل سندیکا و هیات مدیره سندیکای کارگران خباز سقز، چنین کسانی مشاهده می شوند. شخصا خود دولت دخالت در جایگزینی این ها در

سندیکا داشته. بعد دیگر که برای کارگران اهمیت داشته و این که داخل هیئت مدیره نمایان یک بخشش مربوط به این است که شاید ان کارگرسابقه چندانی در کارگاه نداشته و می ترسد از این که به محض اینکه نماینده کارگر بشود شغل اش را از دست بدهد و اخراجش کنند. این یک بخش است. یک بخش دیگه هم این است که هیئت مدیره ای هم که از اون موقع دو سه بار عوض شدند و اونایی که الان در راس کار هستند کارگران را در امور داخلی دخالت نمی دهند به همین دلیل کارگران دخالت نمی کنند و بخش دیگرش هم این است که می گویند فلانی در هیئت مدیره دست نشانده دولت است یا اداره کار یا نمی دانم هر دستگاه امنیتی دیگر به همین دلیل انجا نمی روند. که به نظر من اشتباه بزرگی است من می گویم هر جا نیروی دولتی هم باشد من می روم تا در عمل ثابت کنم از او بهترم و فعال ترم و بایستی او را وادار کنم که از انجا بیرون بره نه این که من اونجا نرم اون بایستی بره بیرون. خط فکری هر تشکلی در مجمع تعیین می گردد و اجرای آن مربوط به اعضای هیئت اجرایی آن است، اساسنامه ای که ما در سندیکا تدوین کردیم همان اساسنامه است، اما کار ما آگاهی به کارگران و اجرای اساسنامه بود، من توضیح دادم که باید کارگران را از مسائل درون تشکیلات آگاه کرد. ولی حال کارگران را از مشکلات سندیکا مطلع نمی کنند، چون کسانی که در بستر قدرت هستند به آن اعتقاد دارند که با نامه نگاری به مسئولان دولت می توانند مشکلات کارگران را حل کنند.

نکاتی که به عنوان ریشه های مشکل برای حال حاضر سندیکای کارگران خبازسقر می گویند کاملاً قابل فهم است و از ان نمی شود به راحتی گذشت. منتها حداقل به خاطر این که اگر در آینده اتفاقی بخواهد بیفتد یا کسانی بخواهند از این تجربه استفاده کنند من نظرم این است که در هر کاری و در بیشترین حد ممکن هر چه بیشتر کارگران را دخیل کنیم. حالا مهم نیست اسم تشکل چیست ولی چیزی که اهمیت دارد شیوه ای است که ان تشکل با ان کار می کند. اگر کارگران دخالت بیشتری در کار داشته باشند و اگر نمایندگان ان هاهمیشه از کارگران نظر بخوان و مسائل را به عهده خود کارگران بذارند و چون کار دسته جمعی است آگاهی بیشتر و بیشتر می شه و کارگران به آگاهی می رسند و نمایندگانشان را بازخواست می کنند و اگر اون ها را کار آمد ندیدند عوض کنن و تشکل رو به جلو خواهد بود. به نظر من در تجارب آینده چه شما و چه کارگران دیگر که می خواهند تشکلات مستقل خود را داشته باشند باید این نکته را مد نظر داشته باشند که ممکن است در یک تشکل ۵ نفر ۶ نفر ۱۰ نفر خوب رشد کنند و و کارگران هم خیلی خوب به اونها اعتماد داشته باشند و در اون دوره، کارهای خوبی صورت گیرد یعنی کارهایی واقعا قابل ستایش که به عنوان تاریخ مبارزه کارگری میشه ثبت کرد؛ اما اگر بخواهند ان ها را کامل تر انجام دهند که در مبارزه طبقاتی کارگری به عنوان امری درست باقی بماند و به عنوان یک سنت، سنتی که بتوانند ادامه بدهند و هم کارگران هر چه بیشتر و بیشتر دخالت کنن و هم نماینده کارگر گزارش بده و کارگران را دخالت بده و از ان طرف کارگران خود را دخیل بدانند و اگر خواستن نماینده یا نمایندگانی که فکر می کنند مناسب نیستند را با دخالت بیشتر عوض کنند. مثل همین مورد که شما اشاره کردید که هیئت مدیره خباز کند هستند کارگران باید دخالت کنند و ان ها را عوض کنند. شما اشاره می کنید احتمال بی کاری، اخراج هست یا این که کسانی هستند که دست نشانده دولت یا کارفرما هستند و بعد در بخش دیگر عنوان کردید اگر تعداد کارگران زیاد باشد نمی شود با ان برخورد کرد. خیلی خب اگر کارگران اعتقاد داشته باشن که این تشکل تشکل خودشان هست می توانند برایش اعتصاب کنن با ۲۰۰ ۳۰۰ نفر نمی توانند برخورد کنند باعث می شود یکی دوفتر دست نشانده خارج شوند و کارگران نماینده های بهتری را جایگزین کنند. شما نظر تان چیست؟

دقیقا در همین رابطه حرف شما سعی می کنیم و سعی کردیم و حالا هم داریم برایش تلاش می کنیم. و چند وقتی است فشرده با کارگران صحبت می کنیم و کارگران را به اقناع رساندیم. از سال ۸۰ که ما رفتیم. آن موقع یک قرارداد دسته جمعی با نماینده کارفرما امضا کردیم و قراردادی بستیم. هر سال در اولین روز فروردین حقوق کارگران خبازافزایش پیدا کنه. ولی از سال ۸۰ که به اجرا گذاشتیم و دستمزدهامون را گرفتیم، ازان موقعی که ما رفتیم پیمان دسته جمعی منعقد نشده. هر سال ۶ الی ۷ ماه از حقوق کارگران را می خورند. برای مثال امسال در برج ۷ در مهرماه امسال دستمزد کارگران افزایش یافته ولی قراردادی که ما بستیم باید هر سال از اول فروردین دستمزدها افزایش پیدا می کرد. حالا

این هیئت مدیره این کار را نکرده ما حالا این را داریم با تمام قدرت پیگیری می کنیم و به کارگران گفتیم اولین لطمه ای که این ها به شما وارد کردند مسئله دستمزدهاست بایستی واقعا با کارگرها صحبت کنیم به ان ها درباره انتخابات آگاهی میدیم تا بروند در انتخابات شرکت کنن. همین امسال کارگران اعتراض کردند که چرا دستمزد ما افزایش داده نشد و هیئت مدیره را موظف کردند که مجمع عمومی تشکیل دهند. مجمع عمومی تشکیل شد و در مجمع مصوب کردند که هیئت مدیره از طرف کارگران به اداره کار شکایت کند. اما به دلیل اینکه هیئت مدیره با اداره کار مامشات می کرد دنبال دادخواستی که داده بودند نرفتند و بعد کارگران انفرادی طرح دعوی کردند و حال ده ها کارگر رسماً از کارفرمای خود شکایت کرده و ما از طرف انجمن دفاع از کارگران اخراجی برای آنان فرم تهیه کردیم و به آنان گفتیم که در زمان تشکیل جلسه اگر خود کارگران قبول کنند، از طرف انجمن دفاع از کارگران اخراجی بدون هیچ هزینه ای نماینده به اداره کار می فرستیم.

آقای عبدی پور از انجمن دفاع از کارگران اخراجی صحبت کردید، این انجمن چیست؟ و در کدام منطقه فعالیت می کند؟

از سال ۱۳۸۴ به بعد ما احساس کردیم که از کارگران در مقابل کارفرمایان در مراحل قانونی (اداره کار) یکی باید دفاع کند به این دلیل یک کمیته تشکیل دادیم بنام کمیته دفاع از کارگران اخراجی و بیکار. این کمیته فعالیت خود را شروع کرد و از زمان تاسیس ده ها نفر از کارگران اخراجی به این کمیته پیوستند. سال ۱۳۸۵ این کمیته را به انجمن دفاع از کارگران اخراجی تبدیل کردیم و از وزارت کار درخواست کردیم تا انجمن مورد نظر را به ثبت برساند و اما بعد از ۱۸ ماه وزارت کار اعلام کرد که شما ها که در انجمن دفاع جمع شدید شامل ماده ۲ قانون کار نمی باشید و به این دلیل انجمن شما ثبت نخواهد شد.

انجمن دفاع از کارگران اخراجی از طرف دولت ثبت نشد شما در این مورد چکار کردید آیا انجمن را منحل کردید؟ یا به فعالیت خود ادامه می دهید؟ اگر فعالیت می کنید چطور است و کارگران چطور می تواند اعضای انجمن را به عنوان نماینده خود به اداره کار بفرستند؟

ما کارگران متشکل در انجمن دفاع از کارگران اخراجی به نیروی خود کارگران اعتقاد داریم و ما منتظر آن نیستیم که بعد از ثبت فعالیت خود را شروع کنیم ما چند سال است که تحت نام انجمن دفاع از کارگران اخراجی سقز و حومه فعالیت می کنیم و خواهیم کرد. ما در محل کار خود دفتر و پرونده های کارگری داریم. هر کارگری که از کار اخراج می شود و یا مشکلات کاری دارد خیلی راحت می تواند به افراد انجمن مراجعه کند و برای خود نماینده تعیین کند. اما هر مراجعه کننده ای باید رسماً از انجمن درخواست کند و یک فرم که در اختیار او قرار می گیرد باید آن را تکمیل نماید.

این فرم چطور است و برای چی باید کارگر آن را تکمیل کند و آیا انجمن در مقابل کاری که برای کارگر انجام می دهد پولی را دریافت می کند؟ آیا کارگران سقز و حومه همگی بدون در نظر گرفتن شغل می توانند به انجمن مراجعه کنند و انجمن به آنان وکیل تعیین کند؟

ما در انجمن یک نوع فرم داریم به این عنوان (من کارگری اخراجی فلان کارگاه از کار اخراج شدم و از انجمن می خواهم جهت احقاق حقوق خود یک وکیل به من معرفی کنند.) این انجمن وکالت تمام کارگران را بدون هیچ هزینه ای قبول می کند و همه کارگران ایران می توانند از انجمن درخواست وکالت کنند. حال انجمن ده ها پرونده در دست اقدام دارد.

آقای عبدی پور در دوره ی از سال ۷۳-۸۰ شما و دوستان دیگران که نماینده کارگران خباز سقز بودید علاوه بر مسئله دستمزد و قراردادهای دسته جمعی، بیمه و اعتراضات و اعتصابات دسته جمعی و سایر احقاق حقوق کارگران، آموزش کارگری، تبادل و انتقال تجربیات به کارگران، حمایت پشتیبانی از کارگران دیگر در دیگر جاهای استان یا ایران انجام دادید به عنوان نمایندگان کارگر چه کارای دیگری برای احقاق حقوق کارگران خباز سقز می کردید؟

وقتی سندیکا شکل گرفت و دو سه سال از تاسیس گذشت ما تلاش کردیم و دعوت شدیم که یک نفر در هیئت حل اختلاف سفر برود به عنوان نماینده برای پیگیری حقوق کارگران. در هیئت تشخیص چون واقعا حکم ها و اراء قابل اعتراض بود و با حضور یک نماینده کارگر این رای میتواند در هیئت حل اختلاف تغییر کند. خوشبختانه توانستیم در اولین مرحله ای که برای هیئت حل اختلاف و هیئت تشخیص نماینده بفرستیم، اولین بار آقای عطا سلیمی برای هیئت تشخیص رفت و بعداً ما اعتراض کردیم و خواستار آن شدیم که باید در حل اختلاف هم نماینده داشته باشیم و طی یک طومار اعتراض خود را به مسئولان شهر و استان دادیم و اعلام کردیم اگر جواب ما را ندهند ما دست از کار خواهیم کشید به این دلیل مسئولان شهر برای ما تشکیل یک مجمع دادند و از کلیه کارگران و کارفرمایان سفر دعوت به عمل آوردند تا در این مجمع شرکت کند. رئیس اداره کار سخنرانی کرد و برای کارهای که در سفر انجام داده بود عذر موجه می آورد. کارگران از من خواستند تا در زمان سخنرانی رئیس اداره کار متن یک نامه که نوشته بودیم با صدای بلند آن را قرائت کنم. من اقدام به قرائت نامه کردم و تمام کارگران از نامه حمایت کردند و در همین مجمع ما نامه و طوماری که همراه داشتیم به مسئولان دادیم و تهدید کردیم که باید ما در حل اختلاف نماینده داشته باشیم. این بود که محمود صالحی قبول کرد و نماینده کارگران سقز و بانه در حل اختلاف شد و خوشبختانه دو سال در هیئت حل اختلاف حضور داشت. محمود صالحی رفت تا برای بسیاری از کارگران احقاق حق کند و بعد از این که از طرف نیروهای امنیتی و کارفرما به محمود صالحی فشار آوردند بنده از طرف سندیکا معرفی شدم و توانستم مدت ۲۲ ماه در هیئت حل اختلاف سقز و بانه حضور داشته باشم.

چه سالی شما رفتید؟

دقیق یادم نیست ۷۷ تا ۷۹ حدود دو سال. البته دو سال تمام نشد، ۲۲ ماه بود. متأسفانه بعد از ۲۲ ماه خانه کارگر شکل گرفت و نماینده ای برای حل اختلاف فرستاد، خواستند من را به نحوی اخراج کنند من استعفا دادم فشار آوردند قبلا در حل اختلاف موقعی که نماینده بودم اعضا سه نفر نماینده دولت سه نفر نماینده کارفرما سه نفر نماینده کارگر. خوشبختانه هیچ کدام از سه نفر نماینده کارگراتبایی به خانه کارگر نداشتند ما هر سه هم نظر بودیم ان ها از بخش های دیگر کارگری بودند فقط من خباز بودم حتی افرادی که نماینده دولت بودند چون ما حرف واقعی می زدیم با سند و مدرک صحبت می کردیم ان ها نظرات ما را قبول می کردند در طول ان مدت خوشبختانه حداقل نگذاشتیم حق کسی ضایع شود. قبل از آن هر هیتی که تشکیل می شد حداقل ۵ تا پرونده برای بررسی دارند. این ۵ پرونده حتی یک کدام بازگشت به کار نمی خورد ولی خوشبختانه ما در طول ۱۰ جلسه فقط وقتی تشخیص می دادیم که واقعا ان کارگر یا قصور کرده یا خودش مایل نیست حکم اخراجش را میدادند. ان ۲۲ ماه که انجا بودم نگذاشتیم حق کارگران ضایع شود از کار اخراج شوند و نمونه هایش در شهر هست که الان مشغول به کار هستند. نه فقط از کارگران خباز از کلیه بخش های کارگری. حتا اگر در یک جلسه موفق نمی شدیم می گفتیم جلسه را تمدید کنیم جلسه دیگری می گذاشتیم. یک سری کارفرما می آمدند انجا به جای این که دلیل و مدرک قاطعی برای هیئت بیاورند می گفتند کارگر من مشروب می خورد و یاولگردد و یا فلان کاره است. می گفتیم چطور این کارگر ده سال انجا بوده چرا ان ده سال همین کارگر را اینطور قبول کردی، حالا که گفته دستمزد کم است یا خواسته بیمه اش کنی شما اخراجش می کنید؟ ما حکم بازگشت به کارش را می دادیم می رفت سر کار. بعد از ۲۲ ماه یک نفر خانه کارگری آورده بودند که نظرش با نظر اعضای کارفرما بود نگاه به دهن ان ها می کرد ببیند ان ها حکم اخراج دادند یا صلح و سازش. هرچی که ان ها می گفتند انجام میداد. بعد فشار زیادی بر من آوردند بعد از ان نیروهای امنیتی و اداره کار و خانه کارگر نگذاشتند سر کار برگردم و به عنوان نماینده کارگر کار خودم را ادامه بدم استعفا دادم و امدم بیرون.

نداشتن یا شما استعفا دادید؟

نداشتند. من هم به این خاطر که ابرویم حفظ شود و بعدا نگویند ما بیرونش کردیم خودم استعفا دادم. از اون موقع به بعد از سال ۷۹ به بعد که از هیئت حل اختلاف امدم بیرون ادامه دادم، کارگران آمدند مراجعه کردند امضا از ش گرفتیم به عنوان و کیلش، گفتم من کارت را پیگیری می کنم پرونده هایی هست کارهایی برایشون انجام دادیم، نماینده شان شدیم و احقاق حق کردیم. حالا هر کارگری در سقز در هر بخشی هر مشکلی

پیش بیاد به ما (یعنی انجمن دفاع از کارگران اخراجی) مراجعه می کنند بارها شده برای پرونده ها رفته شهرستان های دیگر تو اداره کارهای شهرستان های دیگر مثلا مهباد رفته نماینده کارگر شدم و برایش احقاق حق شده.

آقای عبدی پور الان اشاره کردید به بحث خانه کارگر. موقعی که خانه کارگر در سقز شروع به کار کرد آیا شما یا افراد دیگری مثل محمود صالحی ، سید جلال حسینی یا کسان دیگری از سندیکا با خانه کارگر مشکل داشتید ؟ مرتبط بودید؟ آیا کسی به خانه کارگر پیوست؟ اصولا موضع شما در قبال آنها چه بود؟

ما با خانه کارگر از نظر فکری مرز بندی داشتیم چطور می شود عضو آن ارگان ضد کارگری شد؟

ما موافق نبودیم. به کارگران هم گفتیم. این ها حدود سه سال در شهر سقز دفتر زدند حتی یک نفر هم عضو نشد. ما به کارگران گفته بودیم این ها دروغ گو هستند و کارشان این نیست و در برابر مبارزات کارگران سد هستند. این ها در اولین قدم مقداری پول از مردم گرفتند گفتند براتون خانه می سازیم زمین می خریم ؛ به این وسیله تعاونی مسکن تشکیل دادند هر کس می رفت عضو تعاونی مسکن بشود با کلاه برداری می گفتند باید عضو خانه کارگر بشود و آن وقت می توانید عضو تعاونی مسکن شوید و ۱۲۰۰ نفر رفتند برای زمین نام نویسی کردند پول پرداخت کردند ان ها هم به هر نفر یک کارت خانه کارگر دادند و اجباری عضو خانه کارگر میشد. در عمل هم ثابت شد این زمین ها تقلبی است و هنوزم که هنوزه در جایی زمین ها واقع شده مشکل هست. بعدا سازمان مرتع و آبخیزداری گفت این زمین مال کشاورزی نیست مال مرتع است . حالا هم دچار مشکل شدند تغییر کاربری به مسکونی نمی دهند و مردم از ان موقع سرگردان برای پول ها شون هستن

چه سالی؟

از ۸۲ به بعد سرگردان هستند برای زمین ها و پول هاشون و هیچی دست شان را نگرفته . خانه کارگر با این ابزار عضوگیری کرد و حالا حتی یک نفر اسمی از خانه کارگر در سقز نمی آورد فقط همان کارت ها نزد مردم باقی مانده و انتظار زمین هاشان را دارند.

پس اینجوری که شما اشاره کردید به طور رسمی سندیکای خباز سقز همکاری نکرد مخالف بود مردم فهمیدن حتی زمین هم به ان ها داده نشده اشتباه کردن حتی عضوگیری اجباری هم به جایی ختم نشد. آیا جز این دو سه نفر خاص که من اسم بردم ، کسان دیگری هم نبودند که به صورت انفرادی بروند با خانه کارگر همکاری کنند سوای از کار سندیکا؟

بله دونفر از اعضای سندیکا همان موقع از سندیکا استعفا دادند. رفتند به خانه کارگر . کس دیگری هم از سندج آمده بود. آقای ایرج بهرام نژاد ایشان با ان ها رفتند و این زمین ها را خریدند.

ان دو نفر کی بودند؟

عطا سلیمی و خالد شکرپور . این دو نفر از اعضای سندیکا بودند عطا سلیمی رئیس سندیکا بود خالد شکرپور خزانه دار بود رفتند به خانه کارگر بعد از این که در خانه کارگر موفق نشد و کارهاشون رو به راه نشد و فهمیدند چه کاری کردند بعد از ۵، ۶ سال خجالت می کشیدند به سندیکا برگردند. الان آقای خالد شکرپور برگشته و عضو ساده سندیکاست. و از خانه کار بیرون رفته.

در جایی از صحبت هاتون اشاره کردید در چند ماه اول که سندیکا را تشکیل دادید در سال ۷۳ به غیر از بیست سی نفر کسی عضو نشد تا این که بعد از ۵-۶ ماه یک عده ی دیگری کارگر عضو سندیکا شدند. به نظر شما چه دلایلی باعث می شود کارگران اعتماد کنند و بیایند و عضو بشوند چه اتفاقی افتاد که بعدها کارگران آمدند و عضو سندیکا شدن و اقبال بیشتری نشان دادند؟

بین حافظه طبقه کارگر چه از نظر فکری و چه از نظر تاریخی قوی و خلل ناپذیر است. طبقه کارگر خوب و بد را تشخیص می دهد حال که رسماً اعلام نمی کنند، این نشانه نا آگاهی آنان نیست بلکه این فشاری است که هر روز از طرف دولت و کارفرما بر آنان تحمیل می شود. ما بارها مشاهده کردیم کارگر را به اتهام اینکه درخواست حقوق معوقه خود کرده از کار اخراج و یا بازداشت شده است. ما شاهد آن هستیم که ده ها کارگر به اتهام تشکیل تشکل خود در زندان بسر می برند. با توجه با این مستندات اگر کارگر در بعضی مواقع سکوت می کند از ترس بیکاری و زندان است. در کشور ما تیغ سرمایه هر لحظه بر سر کارگر خود نمایی می کند. ما همان اوائل کار می رفتیم به نانوائی ها سرکشی می کردیم تا کارگران بیمه شوند. تعدادی از کارگران خودشان را پنهان می کردند، کارفرما می گفت "پنهان شو سندیکا اومد بیمه اومد نباید بیمه بشی" این ها موقعی که فهمیدند کارگرانی که قاطعانه ایستاده اند بیمه شده اند و یا موقعی که در اولین قدم دستمزدها را به دو برابر افزایش دادیم چون قبلاً ۱۲۰۰ تومان حقوق داشتیم اما در عرض ان چند ماهی که از عمر سندیکا می گذشت توانستیم حداقل، دستمزد را دو برابر کنیم، بعد از این اقدامات کارگران فهمیدند این کارهای مثبت انجام شده و ما واقعا دلسوزانه برای ان ها تلاش می کردیم. قانون کار آموزش می دادیم نهضت سوادآموزی گذاشتیم برای کارگران، این ها کم کم رو به سندیکا آوردند.

اگر این کارها را نمی کردید کارگرها می اومدن؟

من می گم هیچ گاه نمی آمدند بایستی برای کارگر کارهای مثبت انجام داد تا رو به شما بیاورد بایستی این کار را می کردیم بیمه شان می کردیم برای بیمه و حقوق شان تلاش می کردیم. چیزایی رو این کارگران اصلا در عمرشان نشنیده بودند؛ کارگری داشتیم سی سال چهار سال در نانوائی کار می کرد نمی دانست که عیدی و پاداش یعنی چه، نمی دانست اصلا یعنی چه، حق مسکن و خواروبار، بن کارگری؛ کارگران آن وقت عیدی و پاداش را از مردم می گرفتند و ما اعلام کردیم که دیگر مردم به کارگران عیدی و پاداش ندهد و کارفرما را موظف کردیم که عیدی و پاداش کارگر را پرداخت کنند. یا وقتی حق عائله مندی برای کارگران مصوب کردیم کارگران خودشان باور نداشتند که حق اولاد بگیرند و ...

ما همه این ها را برای انها گرفتیم. ما خودمان در اولین قدم بعد از این که سندیکا تشکیل شد چهارسال از عمرش گذشته بود به فکر یک فروشگاه افتادیم؛ تعاونی مصرف، خود من، محمود صالحی جلال حسینی، عطا سلیمی هیئت موسس بودیم. خانه به خانه می گشتیم، قرار بود با هر نفر بیست هزار تومان سرمایه تشکیل بشود ان موقع کارگران ۲۰ هزار تومان نداشتند بپردازند. ما خانه به خانه می رفتیم. نباید تاریخ را نادیده گرفت باید این را گفت که، کسی که بیشتر شب و روز برای تعاونی مصرف تلاش کرد عطا سلیمی بود؛ که حالا چون رفت خانه کارگر دلیل نمی شود این را نگوییم. کسی که بیشترین تلاش را برای تعاونی مصرف کرد عطا سلیمی بود. من بر اش متاسفم که این همه تلاش کرد در سندیکا و تعاونی خیلی مثبت بودولی متاسفانه فریب خانه کارگر را خورد و سمت خانه کارگر رفت، این بحثی جداگانه است ولی در رابطه با این تعاونی مصرف ایشان می رفت شبانه دم خانه کارگران می گفت این بیست هزار تومان را در ۸ قسط بده مشکلی نیست. هر ماه دو هزار و پانصد تومان بده این طور ما فروشگاه را راه اندازی کردیم. در اولین قدم بن های کارگری را اختصاص دادیم به فروشگاه خودمان به تعاونی. ما فرم برای کارگران پر می کردیم می رفتند اداره کار خود سندیکا بن ها را جمعی می آورد و در سندیکا توزیع می کرد بلاخره کارگران ان اعتمادی که ما می خواستیم پیدا کردند که به خاطر همین کارهای مثبت بود که انجام دادیم.

خیلی ممنون از این که یک بحث دیگری را هم یادآوری کردید به اسم تعاونی مصرف. الان تعاونی مصرف با این که شما نیستید کماکان ادامه پیدا کرده؟ ساختمانی اگر دارد ایا مربوط به کارگران هست یا اجاره ای؟ الان در چه وضعیتی هست؟

من یک نکته را یادم رفت وقتی تعاونی مصرف تاسیس شد خیلی وضع مالی خوبی نداشت. رفتیم از تهران پلاستیک و ظرف آوردیم خود بنده هم این کار را می کردم مغازه ای اجاره کرده بودیم جلوی مغازه مثل حراجی ها داد می زدیم کارم که تمام می شد می رفتیم ان جا وسایل

پلاستیک می فروختم این جوری کرایه فروشگاه را می دادیم. همین حالا هم من در فروشگاه عضویت دارم و عضو هیئت مدیره هستم. ان موقع تعاونی مصرف با سرمایه اولیه ۵ میلیون تومان تاسیس شد حالا با وجود اینکه دو نفر انجا کار می کنند و حقوق ان ها را می دهد سرمایه تعاونی به حدود ۵۰ میلیون تومان هم رسیده است.

مکانش از خود تعاونی مصرف است؟

مکانش اجاره ای است. یک بار در محل تعاونی در چهارراه آزادی تعاونی مورد سرقت قرار گرفت. ما چند روز قبل از این اتفاق برای حقوق معوقه خود به اداره کار شکایت کرده بودیم در طول سه چهار ماه حقوق افزایش نیافته بود دادخواست دادیم رفتیم فرمانداری ان جا جلسه ای گذاشتند ما موفق شدیم چهار میلیون و صد و شصت هزار تومان حقوق معوقه کارگران را بگیریم. ما برای اولین بار به کارگران تمام ایران ثابت کردیم که میشود حقوق معوقه را از دولت گرفت هر چند در کارگاه کوچک هم باشید. ما آن وقت ۴ میلیون و صد و شصت هزار تومان مابه التفاوت حقوق کارگران را از دولت گرفتیم. ان پول را دادند مصوب کردیم گفتیم می خواهیم برای کارگران یک ساختمان با این پول بخریم که حداقل سندیکا کرایه محل اجاره را ندهد یا ساختمانی برایش تهیه کنیم یا ودیعه بدیم. ما بلاخره این پول را از کارفرمایان گرفتیم و به حساب شرکت تعاونی واریز شد.

ولی متاسفانه برای این که شرکت تعاونی ما و سندیکا لطمه بخورد چند شبی بیشتر این پول داخل حساب ما نبود که تعاونی ما در مرکز شهر مورد سرقت قرار گرفت بام ساختمان را سوراخ کردند و از ان جا رفتند داخل، دو تا گاو صندوق داشتیم این دو را شکاندند و همه وسایلی که داشتیم ان موقع حدودا سه میلیون و نیم پول و جنس از پول کارگران سرقت شد و حتی سارق را شخص بنده در پیرانشهر دستگیرش کردم. آمد اینجا چهل روز بازداشت بود با وثیقه ۱۰ میلیون تومان ازاد شد از اون موقع ۸ سال ۹ سال می گذرد یک احضاریه هم برای تعاونی مصرف نیامده که این سرقت شما به کجا رسید قاضی عوض شد پرونده مفقود شد دزد هم ازاد شد!

معلومه کل داستان از چه قرار بوده!

آقای عبدی پور شما در سال ۷۳ در دوره سوم سندیکای خباز آغاز به کار کردید در سال ۷۶ رئیس جمهور عوض شد رفسنجانی رفت خاتمی آمد آیا در این تغییر در سال ۷۶ تغییری در بهبود یا بدتر شدن وضع کارگرانی از جمله شما اتفاق افتاد آیا فرقی کرد؟

نه اصلا، مهره های دولت عوض می شوند، اما نظام سرمایه داری و مناسباتش به جای خود باقی می ماند. عوض شدن مهرهای دولتی، هیچ وقت احقاق حق کارگران را باعث نمیشود. خاتمی باشد رفسنجانی باشد هرکس باشد، موقعی که نظام سرمایه داری همان است هرچه باشد برای کارگران فرقی نمی کند. در دوره خاتمی که دوره اصلاحات بود سرکوب شدیم در زمان خاتمی بود که به کارگران خاتون آباد حمله کردند و تعدادی از آنان را تنها به خاطر مطالبه کار کشتند و در زمان خاتمی بود که به صفوف کارگران سقز در اول ماه مه ۸۳ حمله کردند و تعداد زیادی از کارگران را دستگیر و زندانی کردند. یکی از بازجوها می گفت " آقای رئیس جمهور به ما دستور داده که شماها را بکشیم .." در دوره رفسنجانی که سازندگی بود دستگیر شدیم به ما کارگران تیراندازی شده از کارگران تعدادی اعدام شدند، (جمال چراغ ویسی در اول ماه مه دستگیر شد و بعد از مدتی به اتهام شرکت در اول ماه مه اعدام شد) در دوره خاتمی هم همینطور هیچ فرقی به حال معیشت کارگران نکرده است از چندین سال پیش تا به حال به کارگران ظلم می شود و تا نظام سرمایه داری هست این ظلم ادامه داره. با عوض شدن مهرها آسمان سرمایه داری عوض نخواهد شد بلکه آسمان سرمایه داری در تمام دنیا یک رنگ است.

در دوره احمدی نژاد چگونه؟

فقر بیشتر شده. کارگران بیشتر اخراج شدند باید گفت ۱۰ میلیون بیست میلیون بیشتر خودشان ارقامی میگویند. نه تنها در تهران و تبریز، شهرهای صنعتی ساوه و اراک بلکه در یک کارخانه کوچک سقز در شهرک صنعتی اگر درون کارخانه ها یک سازماندهی درست و حسابی باشد و بتواند تولید کنند و تولیداتشان مصرف شود، مردم خرید کنند فقط در همین شهرک صنعتی سقز، من به جرات میگویم امکان این هست که حداقل ده هزار کارگر مشغول به کار شوند ولی من حالا به جرات می گویم در آنجا فقط ۱۰۰ نفر کارگر هست و تازه صد نفر قرار داد سفید امضا دارند و از ۱۰۰ نفر ۶۰ تا ۷۰ نفرشان دخترند؛ دخترها با ماهی ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان کار می کنند. حتی یکی از این کارفرما ها به یک دختری گفته باید با مد روز بیایی سر کار. اون هم گفته شما اینقدر به من حقوق نمی دی من هر روز با مد روز بیام؟! اگر ماهیانه (خط فقر ۹۰۰ هزار تومان) نه و این ۶۰ تومن هم نه، تو ۲۰۰ تومان به من بده تا با مد روز بیام! ۵۰-۶۰ هزار تومان در ماه می دهی، ۱۵ هزار کرایه ماشین ۲۰-۳۰ هزار تومان می مونه از روی ناچاری و بدبختی میام اینجا. این هم تازه وضعیت اون چند کارگر هست که در اونجا کار میکنند. از موقعی که احمدی نژاد آمد و گفت پول نفت را بر سر سفره کارگران میاریم نیومده و آقای احمدی نژاد که سهله ۱۰۰ تا احمدی نژاد هم نمی تونن این پول را سر سفره کارگران بیارند. به همان نام نویسی مردم نگاه کنید که برای یارانه ها جلو ادارات دولتی صف کشیده اند تا این تاریخ که من با شما مصاحبه می کنم هنوز یک نفر کارگر یارانه دریافت نکرده است، این در حالی است که هر روز هزینه آب، برق، گاز، نان و مسکن افزایش پیدا می کند. ما در شهر خودمان در سال ۸۰ چند مغازه نان آزاد داشتیم و دولت رسماً اعلام کرد که این مغازه ها غیر قانونی است و باید تعطیل شود و آنان را تعطیل کرد. ولی حالا در شهر کوچکی مثل سقز صدها مغازه نان آزاد وجود دارد و دولت آنان را به رسمیت شناخته و هر مبلغی بابت نان تولید شده از مردم دریافت کنند کسی به برای آنان مشکل ایجاد نمی کند، یعنی عملاً "سوبسید نان در ایران ۵۰ درصد برداشته شده و آب از آب هم تکان نخورده است."

شما گفتید به عنوان انجمن صنفی کارگران خباز سقز و حومه انجمن نان را ثبت کردید اما دائم صحبت از سندیکا می کنید. اگر چه به درستی می شود به این قضیه اشاره کرد که نام مهم نیست؛ مهم فعالیتی هست که انجام می شود، وضعیت سیاسی اجتماعی چطور است کارگران تا چه درجه ای در تشکل دخالت دارند و شیوه هایی که به کار برده می شود و یا روش و سطح مبارزات چگونه است.

اما می خواستم سوال کنم، سوال ساده ای هم هست چرا انجمن صنفی ثبت شده اما شما صحبت از سندیکا می کنید؟ یا کارگران چرا به اسم سندیکا می شناسند؟

قبل از انقلاب نامش سندیکا بوده. در اوایل انقلاب هم که تشکل کارگران خباز تاسیس شد. اسمش سندیکا بوده از آنجا که کارگران قدیمی که چند نفرشان فوت کرده و دیگر نیستند به همان نام می شناختند و به این خاطر کارگران به اسم سندیکا میشناسند. از طرف دیگر کارفرمایان از نام سندیکا هراس دارند و کارگران به خاطر این که کارفرمایان سندیکا را دوست ندارند به انجمن می گویند سندیکا اما از نظر ثبت، انجمن صنفی است. ما حتی یک بار اطلاعیه ای دادیم به اسم سندیکا دقیقاً یادم نیست برای چی بود، به اسم سندیکا نوشته بودیم و آمدند و گفتند چرا این اسم را دادید و این کار را نکنید. به عنوان یک خاطره مرتبط با این نام، این قضیه را بگویم: ما در سال ۱۳۸۰ مراسم اول ماه مه را برگزار کردیم در آن مراسم یک گروه سرود تشکیل شده بود از دختران و پسران، بعد از مراسم مسئولان دولتی از سندیکا شکایت کردند و خواستار آن شدند که سندیکا را پلمب کنند به خاطر اینکه دخترانی که در گروه سرود بدون حجاب بودند. اما وزارت کار اعلام کرده بود که ما تشکلی بنام سندیکا را ثبت نکردیم تا آن را پلمب کنیم. بعداً مسئولان دولتی می خواستند دخترانی را که در مراسم سرود خوانده بودند از مدارس اخراج کنند. سندیکا بلافاصله موضع گرفت و اعلام کرد، اگر چنانچه به دختران سرود خوان در مدارس برخورد شود ما کارگران متشکل در سندیکا دست از کار خواهیم کشید. این بود که دیگر هیچ مسئولی دنبال قضیه را نگرفت.

تا این جا اگر بخواهیم خلاصه کنیم دست آوردهای شما خبازان سقز را شاید بتوان خلاصه کرد در:

احیای تشکل یابی کارگران، قراردادهای دسته جمعی و افزایش دستمزد، بیمه شدن کارگران، افزایش آگاهی، انجام یک سری آموزش ها به کارگران، انجام اعتراضات و اعتصابات برای احقاق حقوق کارگران، افزایش آگاهی و همبستگی با کارگران دیگر از جمله خاتون آباد، برگزاری مراسم هایی مثل اول ماه می مثل همبستگی طبقه کارگر در سطح جهانی، نمایندگی کارگران در هیأت های حل اختلاف برای دفاع از پرونده های کارگران و احقاق حقوق کارگران و تعاونی مصرف.

در ارتباط با تعاونی مسکن هم برای ما توضیح بدهید. ما شنیدیم زمینی هست شهرکی هست؛ احتمالا خانه هایی ساخته شده جزئیاتش را خودتان بگویید که چی هست قضیه، کی تشکیل شده و چه کارهایی کردید چه طوری پول گرفتید چه چیزهایی تا حالا تحویل دادید چون تجربه بسیار درخشانی ست.

هیچ تعاونی مسکنی در سقز شکل نگرفته بود و یک تعاونی مسکن در شرکت دخانیات ثبت شده بود به اسم تعاونی مسکن کارگران دخانیات. ما در سال ۱۳۷۵ درخواست تعاونی مسکن کردیم و مسئولان دولتی گفتند بروید و در تعاونی مسکن دخانیات عضو شوید. ۱۰۰ نفر از کارگران خباز را به تعاونی مسکن کارگران دخانیات معرفی کردیم و مسئولان وقت به ما گفتند که تا چند ماه دیگر زمین به شما واگذار خواهد شد. اما ۴ سال طول کشید و هنوز زمینی وجود نداشت. به این خاطر سندیکا تصمیم گرفت که در جلو درب دخانیات تجمع کنند. ما برای اولین بار در تاریخ شهر سقز زنان و بچه ها را سازماندهی کردیم و در جلو درب دخانیات تجمع کردیم. این اولین تجمعی بود که با خانواده های خود در یک مکان دولتی ایستاده بودیم. بلافاصله نیروهای لباس شخصی و نیروی انتظامی ما را محاصره کردند و از ما خواستند که به تجمع پایان دهیم. مسئولان لباس شخصی از ما درخواست کردند که یک نفر نماینده به آنان معرفی کنیم تا با آنان مذاکره کنند. ما تجمع کنندگان محمود صالحی را معرفی کردیم و با مسئولان نیروی انتظامی مذاکره کرد. (بعدها از محمود سؤال کردیم که باید چکار کنیم و ایشان به ما گفت ما نباید زیاد بمانیم و باید با کوچک ترین قولی که از طرف مسئولان به ما داده می شود تجمع را تمام کنیم برای اینکه زنان و بچه های ما نترسند) مسئولان تعاونی آمدند و به ما گفتند که تا ۱۵ روز دیگر به ما مهلت دهید تا زمین ها را به شما واگذار کنیم. محمود که نماینده ما بود اعلام کرد که یک ماه هم به شما مهلت می دهیم. به این ترتیب تجمع به پایان رسید. بعد از تجمع دیگر به هر کجا که می رفتید بحث کارگران خباز و تجمع آنان بود. در تعاونی مسکن دخانیات افراد ۳۵ ارگان عضو بودند به این دلیل همه آنان چشمشان به ما کارگران خباز بود که کاری برای آنان انجام دهیم. آن یک ماه و یک سال هم گذشت ولی از زمین خبری نبود تا اینکه از مسئولان تعاونی خواستیم که مجمع عمومی تشکیل دهند و باید اعضای هیئت مدیره و بازرسان عوض شوند. سال ۱۳۸۱ مجمع تشکیل شد و ۹ نفر از کارگران خباز خود را کاندیدا کردیم که در نتیجه همه حضار به ما رای دادند و تعاونی بعد از یک ماه به تصرف ما درآمد. ما فعالیت خود را شروع کردیم و در مدت یک سال و نیم توانستیم کاربری مسکونی برای زمین ها بگیریم. زیاد زحمت کشیده شد. زمین ها را قطعه بندی و آماده سازی و جدول کشی کنیم خیابان هایش را مشخص کردیم. حالا هم همان شهرک تحویل مردم شده و ساخت و ساز در آن شده یک سری کارگران زمین هاشون را فروختند به قیمت های کم و یک سری هم به قیمت های بالا، یک سری خانه ساختن و یک سری دنیال وامی هستن مسکن شان را بسازند.

در واقع شما فقط زمین آماده کردید یا چیزی هم ساختید؟

نه زمین براشون آماده کردیم و آن را پلاک بندی کردیم و در قطعات تفکیک شده به کارگران تحویل دادیم.

با چه قیمتی زمین آماده کردید؟

ما هر متر زمین تفکیک شده را به مبلغ ۵۰۰۰ تومان به کارگران واگذار کردیم که هر قطعه ۲۰۰ متری آن یک میلیون تومان پول اولیه آن بود. کارهای دیگر مثل فاضلاب، آب و گاز این چیزها بستگی به موقعیت زمین داشته که یک نبش یا دو نبش باشد.

یعنی شما علاوه بر زمین، خیابان کشی جدول کشی کانال بندی، فاضلاب و همه این ها را آماده سازی کردید و خودشان ساخت و ساز کردند.

بلی ما تمام کارهای اجرایی آن را خود انجام دادیم و دوستان ما خودشان ناظر بر کلیه کارهای انجام شده بودند از جمله فاضلاب، آب، گاز، جدول بندی، خیابان کشی، خاکریزی و خاکبرداری خیابانها همه این کارها توسط خود اعضای هیئت مدیره انجام شد.

برای این که بدانیم این کار شما برای شهرک چه ارزش اقتصادی برای کارگر داشته، مثلاً یک قطعه زمین که حداکثر با دو میلیون تومان تحویل کارگرمی شد، همان موقع در بازار مسکن چقدر ارزش داشت؟

وقتی ما مدارک تعاونی و اسناد آن را از هیئت مدیره قبلی تحویل گرفتیم کارگران فیشهای خود را که به حساب تعاونی پول واریز کرده بودند آن را به مبلغ ۳۰۰ هزار تومان می فروختند. اما بعد از یک سری کارهای انجام شده که توسط اعضای جدید صورت گرفت، آن را به مبلغ ۶ میلیون تومان می فروختند. اگر ما کارهای انجام شده را خود انجام نمی دادیم و آن را به شرکت های پیمانکار واگذار می کردیم، پول کلانی از ما می گرفتند و دو برابر پولی می شد که از اعضا گرفتیم.

آیا ارگانهای دولتی مثل شهرداری یا کمیسیون های مربوط به زمین برای شما مشکل ایجاد نکردند؟

چرا تمام ارگانهای دولتی با روی کار آمدن ما مخالف بودند ولی نمی توانستند کاری انجام دهند چون ما از طرف اعضاء انتخاب شده بودیم و ده ها بار ما را تهدید کردند و از ما خواستند که استعفا دهیم. ولی هر بار ما مستحکمتر از روز قبل با آنان مقابله می کردیم چون اعضا را با خود داشتیم. شهرداری از ما برای حق تفکیک ۳۵ قطعه دو نیش یا سه نیش می خواست (با حسابی که ما کرده بودیم ۶۰ میلیون تومان آن وقت بود) و ما آن را قبول نکردیم و از فرماندار خواستیم که دخالت کند، اما فرماندار و مسئولان شهر هم طرف شهردار را می گرفتند و ما را محکوم می کردند. در نتیجه هیئت مدیره تمام مذاکرات انجام شده را با مسئولان شهرستان را به استحضار اعضا رساند. هیئت مدیره از اعضا خواست که در مجمع عمومی که به همین دلیل تشکیل شده حضور به هم رسانند. مجمع تشکیل شد و در مجمع مصوب گردید که اگر شهرداری تا ۱۵ روز مجوز ساخت به ما ندهد در جلو درب شهرداری اعتصاب و تجمع خواهیم کرد. ۱۵ روز تمام شد و شهرداری هیچ اقدامی انجام نداد و می خواست که برای مجوز ساخت ۶۰ میلیون تومان پول پرداخت کنیم. هیئت مدیره بعد از ۱۵ روز طی اطلاعیه شماره یک اعتصاب و تجمع را اعلام کرد و در آن اطلاعیه آمده بود که اعضای هیئت مدیره و بازرسان برای اولین روز و دومین روز به تنهایی جلو درب شهرداری تجمع خواهد کرد. تجمع شروع شد و دو روز را پشت سر گذاشت اما شهرداری هیچ گونه جوابی نداد. بعد از دو روز تجمع توسط هیئت مدیره و بازرسان اطلاعیه شماره ۲ صادر شد و از اعضا درخواست کردیم که به تجمع ما بپیوندند. (البته در اولین روز اعتصاب کمیته اعتصاب هم تشکیل شد و هر روز غروب کلیه کارهای انجام شده را به استحضار اعضا می رساند).

اعضا به اعتصاب پیوستند و شهرداری هیچ اقدامی نکرد. اطلاعیه شماره ۳ هم صادر شد و از مردم شهر خواستیم که از ما حمایت کنند. مردم هر روز، نهار برای ما تهیه می کردند و برای ما می آوردند. بعد از چند روز تجمع و اعتصاب اطلاعیه شماره ۴ صادر شد و به استحضار اعضا رساندیم که اگر مسئولان دولتی جواب ما را ندهند اعتصاب و تجمع را در میدان (هه لو) برگزار می کنیم.

مسئولان دولتی در جلسه شورای تامین شهر مصوب کرده بودند که به صفوف ما حمله کنند و اگر نیروهای انتظامی و اطلاعاتی کم بود از نیروهای بسیجی استفاده شود. ما تجمع را به راه پیمایی تبدیل کردیم و با شعار دادن به طرف شورای شهر و فرمانداری حرکت کردیم. درب شورای شهر بسته شد و ما شعار می دادیم (شورای بی لیاقت استعفا استعفا) و به طرف فرمانداری حرکت کردیم و تجمع را در جلو درب فرمانداری ادامه دادیم. مسئولان فرمانداری به ما مراجعه کردند و به توافق نرسیدیم در نهایت از شهرهای دیگر استان نیرو جهت سرکوب ما به شهر سقر فرستادند. نیروهای ویژه ما را در جلو درب فرمانداری محاصره کردند و سریع ما در همان وقت تشکیل جلسه دادیم و به این نتیجه رسیدیم که تجمع را تا ساعت ۴ بعد از ظهر پایان دهیم. محمود صالحی همان وقت رو به تجمع کنندگان گفت "ما در این ساعت یعنی ساعت

۱۲ تجمع را به پایان می‌رسانیم و از کلیه اعضا می‌خواهیم که ساعت ۴ بعد از ظهر مراجعه کنند" بعد از تجمع مسئولان نیروی حفاظت اطلاعات ما را احضار کردند و بعد از تهدیدهای زیاد می‌خواستند که ما را مرعوب کنند اما هیئت مدیره و بازرسان کوتاه نیامدند که در نتیجه در همان ستاد به توافق رسیدیم و مبلغ ۷۵ میلیون تومان و هر نفر عضو که به شهرداری معرفی می‌شود ۵۰ هزار تومان به شهرداری پرداخت کنند. به این ترتیب به جای ۴۶۰ میلیون با ۹۶ میلیون پانصد هزار تومان توافق کردیم.

الان قیمت این زمین‌ها چقدر است؟

الان در این بازار که بازار مسکن کساد است، زمین‌های نا مرغوبش بیست میلیون تومان کمتر نیست و در بعضی از نقاط آن به ۴۵ میلیون تومان فروخته شده است.

این اتفاقات و اعتراضات مربوط به زمین در چه سالی بود؟

سال ۱۳۸۴

زمین را چطور واگذار کردید برای اینکه حتی از کسی ضایع نشود؟

ما برای اینکه حتی از کسی ضایع نشود برابر فیشهای واریزی امتیاز بندی کردیم و کلیه قطعات را در ۴ صندوق جا دادیم و هر صندوق شامل افرادی بود که امتیاز آنان مساوی بود. مثلاً "صندوق یک برای کسانی بود که پول را زودتر از همه به حساب تعاونی واریز کرده بودند و به ترتیب صندوقهای ۲-۳ و چهار قرعه کشی شدند و اسم آن را شهرک ۱۱ اردیبهشت گذاشتیم. یعنی روز جهانی کارگر. (۱۱ گولان)

اذیت نکردن یا نگفتن این اسم را عوض کنید؟

چرا. به تابلو بزرگ گذاشته بودیم: "به شهرک ۱۱ گلان خوش آمدید". اینا او مدن تابلومونو دزدیدن بردن. هنوز هم تابلو را پس ندادند. چند بار هم نامه دادیم. تابلورا بدن ندادند. اطلاعات و فرمانداری و شهرداری همگی خیلی فشار آوردند گفتند اسمشو عوض کنین. اسمشو عوض نکردیم. حتی توی برگه واگذاری‌ها هم الان نوشته شهرک ۱۱ اردیبهشت، رسماً خود شهرداری هم الان نامه می‌نویسه مثلاً در فاز دو شهرک ۱۱ گلان ... به رسمیت شناخته شده.

-زنده باشید!

شما عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری هم هستید. این به بحث مفصلی است که من فکر میکنم باید به یه فرصت دیگه ای واگذار کرد. یعنی شما علاوه بر این مباحثی که در ارتباط با مسائل کارگری خبازان که الان با هم صحبت کردیم در ارتباط با دیگر کارگران هم به صورت شخصی در یک تشکل دیگه هم عضو هستید و در اون فعالیت می‌کنید: "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری" این خودش یک مقوله‌ی جداگانه‌ای است. واقعا برای تاریخ مبارزات کارگری و تبادل تجربیات و آموزش کارگری این قضیه هم باید ثبت بشه.

اما به عنوان سؤالات آخر: آقای عبدی پور شما یک کارگر ناوایی بودید برای کمک به خانواده‌تون و کمک به امرا معاش خانواده تان وقتی از سربازی برگشتید شروع به کار کردید. بعد آشنا شدید با فعالیت کارگری. بعد از کار اخراج شدید. عضو هیأت مدیره‌ی سندیکای خباز سقز شدید. وبا این دستاورد هایی که به دست آوردین علاوه بر این که خودتون آموزش دیدین، رشد کردین، کمک کردین به کارگران و از اونا هم کمک گرفتین. دستاورد هایی مثل شهرک ۱۱ گلان، شرکت تعاونی مصرف، قرارداد دسته جمعی، بیمه، آموزش و همه مواردی که در موردش صحبت کردیم به اضافه عضویت در یک تشکل دیگه به اسم کمیته هماهنگی. همه این کارها وقت و فرصت خیلی زیادی می‌

خواد. در جا به جای همه این اتفاقات و مبارزاتی که شما دارید، به شما از طرف دولت و کارفرما و عوامل امنیتی و غیره احتمالا فشارهای خیلی زیادی اومده؛ دست گیری و فشار و آزار و اذیت و فحش و غیره و غیره.

یک سوال شخصی تر، شما به عنوان یک فردی که خانواده دارید، زن و فرزند دارید خانواده تون چی میشه در کنار این مبارزاتی که دارید انجام میدید؟ اونا مطمئنا خیلی اذیت میشن؛ آیا همه این کارا که شما کردین باعث شده که خانواده تون به حال خودشون رها بشن؟ یا به همسرتون یا به فرزندتون نتونید رسیدگی بکنید؟ خانواده تون آیا همراهی میکنن با شما؟ وضعیت چه جوریه؟

بله در رابطه با خانواده. خانواده من بسیار خوب بودند همیشه و من را همراهی کردند. مثلا در تجمعی که داشتیم برای همون زمین. خانواده ی خودم و مادرم در کنارم بودن. یعنی من موفق شدم حتی مادرم در رابطه با این کارایی که من کردم، خود خانوادم حتی اطرافیانم فامیل، خیلی اعتماد به من بکنن و هر گاه مشکلی برام پیش اومده اطرافیانم بی تفاوت نبودند. و خود خانوادم باوصف اینکه خیلی زجر دیدن و خیلی بی حرمتی بهشون شده - جلوی ادارات موقعی که دستگیرمی شدیم، موقعی هم که در فشار مالی بودم - ولی علیرغم اینها هیچ وقت خانوادم منو رها نکردن و در کنارم بودن و همین حالا خود خانومم در کنارم هست، برای تمام روزهای مناسبت دار، مسائل کارگری، جلسات، هرجایی که بگم شماهم دعوتی بیا بریم اونجا، همیشه همراهم بوده و هست. در کل باید گفت فعالیت های ما با همکاری خانواده بوده. ما بدون خانواده نمی توانیم کاری انجام دهیم و من از کل خانواده متشکرم.

این فعالیت هایی که میکردین باعث نشده که شما وقت کمتری برای خانواده تان بزارین؟ آیا اونا ناراحت نبودن از این که شما وقت کم بزارین و فشار اومده بهشون؟ شما میتونستید این وقتی که برای فعالیت میگذارید رو برای چیزای دیگه بذارید، هم درآمد بیشتری داشته باشین و هم خانوادتان در رفاه بیشتری باشن.

چرا من میتونستم این حق طبیعی خودشونه که این توقع رو داشته باشن، ولی ما با هم بحث کردیم در این مورد، و همسرم قانع شده. و هیچ وقت سد نبوده در مقابل کارای من. من به این اعتقاد دارم که باید فعالان کارگری به فعالیت های که می کنند و این فعالیت ها در اختیار اکثریت جامعه است توجه داشته باشند و بر این اساس من به جای اینکه به کار دیگری را جهت رفاه بیشتر خانواده دست و پا کنم، فعالیت کارگری می کنم و به آن هم اعتقاد دارم. مردم دنبال سرمایه و سود هستند اما من دنبال کمک به کارگران جهت احقاق حقوق خود.

یعنی در مورد فعالیت هاتون با خانومتون یا فرزندتون صحبت میکنین و اونها قانع میشن؟

بله قانع شدند. حتی پسرهم همراهی میکنه. مثلا من پول تو جیبی بهش میدم روزانه، که بره مدرسه ۵۰۰ تومن جیره بهش میدم که دوتا بیسکویت میتونه باهاش بخوره. موقعی که ما خواستیم کمک بکنیم به کارگران هفت تپه، پسرهم پیشنهاد داد و گفت چهار روز، ۵ روز ازین پول جیبی خودم را، این روزی ۵۰۰ تومن را، میدم برای کمک به کارگران هفت تپه. این نتیجه صحبت های منه که با پسرهم داشتم، با پسری که کلاس چهارم ابتداییه، تونستم حتی اون پسر خودم رو قانع کنم که دوش به دوش من در کنارم باشه، از من بیزار نباشه، اعتراض هم بعضی وقتا شده، میگه بابا حداقل در ماه دو روز منو ببر جایی، باور کن در طول این ده سالی که این پسرهم به دنیا اومده من فقط تونستم پارسال تابستان ایشون رو به سفر سه چهار روزه ببرم.

آقای عبدی پور. یکی از مراسم هایی که هر سال برگزار میشه، یکیش مراسم ۸ مارسه درستیه؟

-بله

در مورد این مراسم هم اگر ممکن است یک توضیح مختصر بدید لطفا!

در مراسم ۸ مارس من همیشه کنار خانوادم بودم. اعضای خانواده ام هم خودشان تلاش کرده اند برای این قضیه. در مراسم ها شرکت کردیم، حتی مورد بی حرمتی نیروهای انتظامی و نیروها اطلاعاتی قرار گرفتیم، عکس برداری ازمون شده، فیلم برداری شده، ما خیلی تلاش کرده ایم که این روز را هم با شکوه برگزار کنیم، ولی در طول این مدت یک بار را توانستیم خوب برگزار کنیم.

با توجه به این که شما فعال کارگری هستین چه لزومی داشته که سندیکاتون مراسم ۸ مارس برگزار کنه ؟

سندیکا مراسم ۸ مارس را برگزار نکرده است. اما ما خودمان و با کمک زنان شهر این کار را انجام دادیم. من اعتقاد به برابری زن و مرد دارم. زن ها بخش اعظمی از جامعه را تشکیل میدن، دوشا دوش مردان هستن، در کار خونه سهم هستن، بیشترین کار را زنان انجام میدهند ولی حقوق نمیگیرن، من احقاق حقوق اونها را خواستارم. امیدوارم یه روزی به حقوق خود برسند.

آقای عبدی پور خیلی ممنون. صحبت هایی که کردید باید به عنوان بخشی از تاریخ جنبش کارگری ثبت بشه و به علاوه باید از این تجربیات درس گرفت. قدردانی میکنم به خاطر زحماتی که تا کنون کشیدید و از اینکه با ما به گفتگو نشستید. اگر نکته ای دارید در اخر گفتگو، بفرمایید.

قدردانی میکنم از شما که زحمت کشیدید و از اینکه که این فرصت رو در اختیار من گذاشتید. من امیدوارم که تشکل های کارگری ایجاد شوند و به یک شورا یا یک اتحادیه کارگری مستقل ارتقا پیدا کنه. ممنون و تشکر.

زنده باشید !